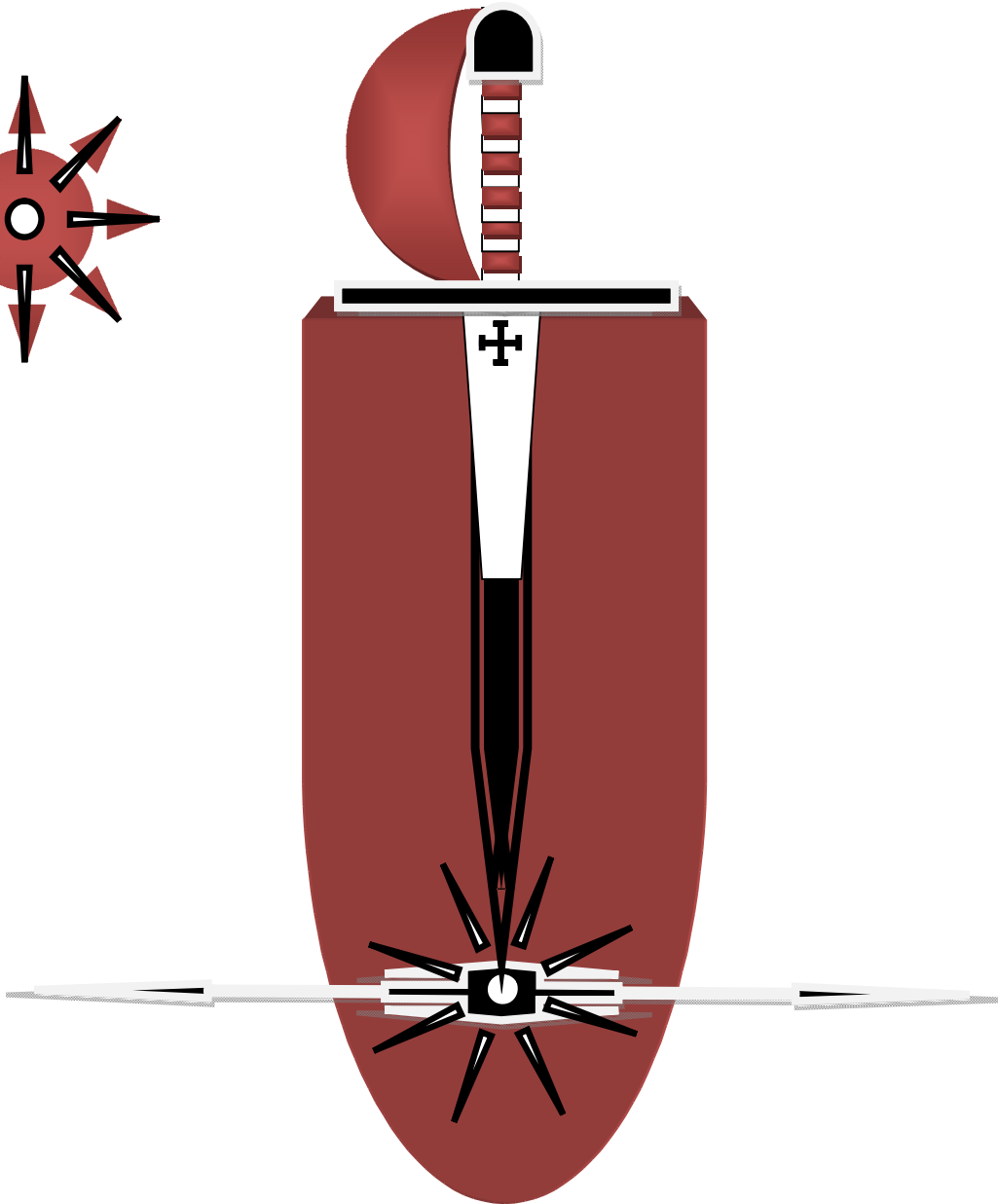
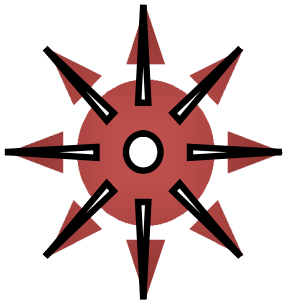


# گاهنامه هنر و مبارزه

## 10 می 2011

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com>



این پرونده شامل هفت بخش است

1

طرحی برای بررسی وضعیت «رسانه دروغ»

و

فهرست مقالات ترجمه شده از سایت میشل شوسودوسکی

2

تأملاتی چند پیرامون از خود بیگانگی

و

کاربرد بیماری های روانی در جامعه سرمایه داری

+

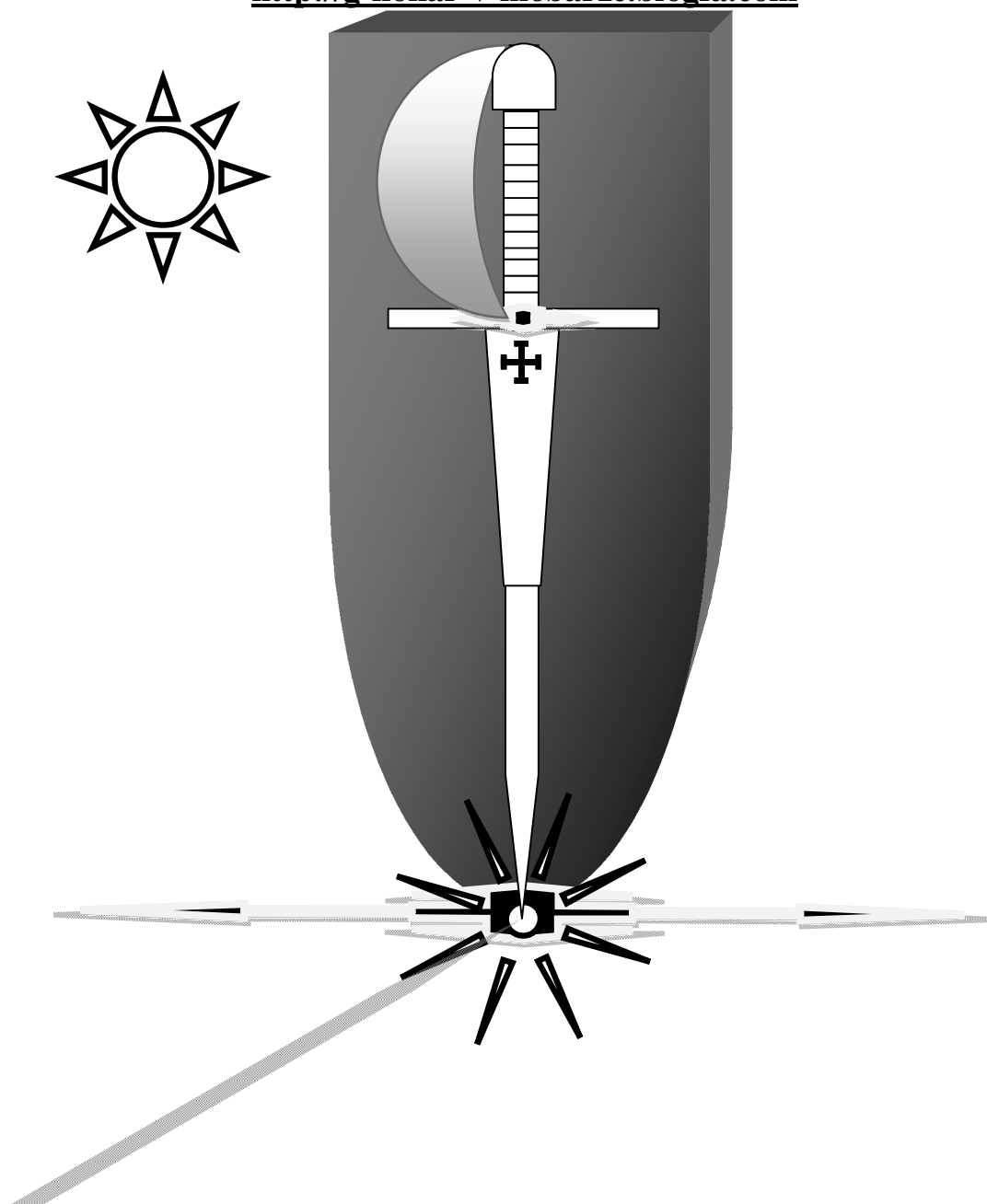
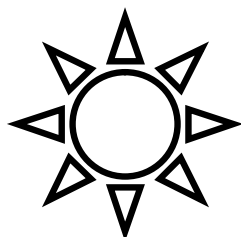
تحلیل پنج مقاله



# گاهنامه هنر و مبارزه

یکم ماه می 2011

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com>



طرحی برای بررسی رسانه - دروغ  
در نشریات اینترنتی فارسی زبان

## نوشته حمید محوی



### مبارزه علیه «رسانه - دروغ»

### در نشریات اینترنتی فارسی زبان

#### 1

وقتی میشل کولن در نوشته هایش (در فهرست زیر شماره های 27، 32 و 33) به بررسی ساز و کار «رسانه - دروغ» می پردازد، مشخصا روی کار کرد تاریخی آن پا فشاری می کند که عبارت است از توطئه علیه حافظه تاریخی، به هدف موثر سازی ترفند های حقیقت نما در طرح دروغ جدید.

به همین دلیل، و از آن جایی که نمی خواستم علیه حافظه تاریخی، و پیش از همه علیه حافظه تاریخی در رابطه با فعالیت های اینترنتی خودم، با این توطئه هم بایی داشته باشم، محض احتیاط ضروری دانستم که فهرست مجموعه مقالاتی را که دست کم از اکتبر سال گذشته تا امروز، در چهار چوب فعالیت های گاهنامه هنر و مبارزه، از سایت میشل شوسودوسکی به فارسی ترجمه کرده ام، در یک پرونده مستقل به انضمام آدرس آن در اختیار خوانندگانم قرار دهم. در پایان، فهرست سایت هایی را که از گاهنامه هنر و مبارزه پشتیبانی کرده اند نیز ضمیمه می کنم.

بی گمان، درک تاریخ، برای درک اکنون و سپس برای تحقق آرزومندی هایی چند که پیشگام و دست یافتنی به نظر می رسد، با تکیه به میراث فرهنگی، برای طرح و ساخت ساز آینده ای بهتر به کار می آید. به همین علت، این پرونده با مقدمه ای برای طرحی جدید هم راه خواهد بود.

در این جا باید اضافه کنم که ضرورتی که در بالا به آن اشاره کردم، از دیدگاه من، مضاعف است، زیرا از یک سو می بایستی کار انجام شده را در مجموعه ای کامل یادآور می شدم، زیرا ارسال و یا حتی انتشار آنها به شکل جزئی، [مجموعه] را غالباً به فراموشی محکوم می کرد. در حالی که از دیدگاه مترجم، تمام آنها یک کلیت به هم بافته شده را تشکیل می دهد. و از سوی دیگر کاملاً طبیعی است که شما وقتی درباره موضوع خاصی به اطلاعات تازه ای دست می یابید، اطلاعات تازه فوراً در تلاقی با اطلاعات گذشته شما قرار می گیرد و این تلاقی اطلاعات احتمالاً مکان شگفت زدگی های بی شماری خواهد بود. در نتیجه تلاقی دادن این مجموعه مقالات و اطلاعات و تحلیل ها با آن چه که از منابع دیگر خوانده و یا شنیده ایم، امر کاملاً طبیعی به نظر می رسد.

به این ترتیب طرح تازه عبارت است از تحلیل وضعیت نقد سیاسی و اطلاع رسانی در فضای انترنتی ایرانیان، که می بایستی با انتخاب نمونه های بارز - از جمله - با این مجموعه مقایسه شود. پیش از این، وبلاگ دیگری را زیر عنوان «میان فرهنگی ایران»، به بررسی مسائل فرهنگی و هنری اختصاص دادم. البته در این جا نیز از موضوع «میان فرهنگی» یا «مابین فرهنگی ایران» زیاد دور نیستیم. در این جا موضوع دنیای سیاست بین المللی در میان فرهنگی ایران جایگزین موضوع میان فرهنگی ایران در جهان می شود. و نقاط مشترک اساسی بسیار است که به تدریج مورد بررسی قرار می دهیم.

**فهرست مقاله های ترجمه شده**

## از سایت میشل شوسودوسکی :



<http://www.mondialisation.ca/index.php?context=home>

### فهرست 1

#### در وبلاگ گاهنامه هنر و مبارزه

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com>

- 1) میشل شوسودوسکی . در آستانه سومین جنگ جهانی، هدف: ایران. بخش 1 نوشته میشل شوسودوسکی (در 8 بخش)
- 2) میشل شوسودوسکی . آیا واشینگتن برای هلوکاست هسته ای طرح ریزی کرده است؟ (در سه بخش)
- 3) میشل شوسودوسکی . جنگ اتمی علیه ایران (در دو بخش)
- 4) سالیم لامرانی. دیپلماسی ایالات متحده و اپوزیسیون رژیم کوبا (در شش بخش)
- 5) میشل شوسودوسکی . تونس و دیکتاتوری صندوق بین المللی پول (در سه بخش)
- 6) میشل شوسودوسکی . تلاش کودتا توسط ایالات متحده و ناتو در لیبی
- 7) مالینو دینوچی . لیبی، کاربرد بمب افکن اتمی در «جنگ بشر دوستانه» (دو بخش)
- 8) شمس الدین شیتور. تبدیل کردن لیبی به عراقی دیگر. (دو بخش)

- 9) مالینو دینوچی. نخستین تأثیرات جانبی در جنگ علیه لیبی: دامن زدن به مسابقات تسلیحات اتمی
- 10) میشل شوسودوسکی. «عملیات لیبی» و نبرد نفت : ترسیم مجدد نقشه آفریقا
- 11) در لیبی باران می بارد - باران بمب های اورانیوم رقیق شده
- 12) لیبی : منازعات میان-امپریالیستی
- 13) میشل شوسودوسکی : ایالات متحده به لیبی حساسیت نشان می دهد و تخلفات کشورهای دیگر را ندیده می گیرد
- 14) دومینیکو لوسوردو: عملیات استعماری علیه لیبی
- 15) میشل شوسودوسکی: جنگ تمام عیار علیه لیبی و افزایش بهای نفت خام. بخش 3
- 16) واشینگتن زیر پوشش ناتو می خواهد به جنگی دراز مدت در لیبی دامن بزند
- 17) لیبی، فوکوشیمای جنگ
- 18) دانیلو زولو : مداخله در لیبی : شهادی جنایت کارانه
- 19) لیبی، جنگ سری برای سازمان اطلاعاتی آمریکا
- 20) لیبی : رسانه ها و تبلیغات به نفع شورشیان. حقیقت درباره ماجرای تجاوز به ایمان العبیدی(بخش اول)
- 21) حقیقت درباره ماجرای تجاوز به ایمان العبیدی. بخش دوم
- 22) اورانیوم ضعیف شده در جنگ استعماری علیه مردم لیبی
- 23) جنگ هوایی بین شکاری های متفقین در آسمان لیبی
- 24) اورول، ناتو و جنگ علیه لیبی
- 25) مانلیو دینوچی. شن های روان در جنگ علیه لیبی
- 26) میشل شوسودوسکی : «ابلیس نمایی» مسلمانان و جنگ برای تصاحب نفت
- 27) میشل کولن : اصول و قواعد تبلیغات جنگ
- 28) میشل شوسودوسکی. مأمور ما در تریپولی. اتحاد ایالات متحده آمریکا و ناتو با شبکه القاعده

- (29) میشل شوسودوسکی. مأمور در تریپولی
- (30) درباره قتل روزنامه نگار ایتالیایی: ویتوریو آریگونی
- (31) سلفی مذهببان» القاعده/سیا/موساد ویتوریو آریگونی را کشته اند
- (32) میشل کولن. برای درک جنگ در لیبی (بخش 1)
- (33) میشل کولن. برای درک جنگ در لیبی (بخش 2)
- (34) مالینو دینوچی. سرمایه های مالی دولت لیبی
- (35) دومینیکو لوسوردو. در سوریه چه می گذرد؟ رویدادهای سوریه و تحریف در رسانه های همگانی. (درباره بازنمایی مرگ ندا آقا سلطان)

## فهرست 2

### در وبلاگ مقالات

<http://makalat.blogfa.com/>

- (36) مانیلو دینوچی. اسرائیل «دوستانی» را در اروپا استخدام می کند
- (37) سوریه : اپوزیسیون سوریه توسط بوش و سپس اوباما تأمین مالی می شود
- (38) دجمل لبیدی. ساحل عاج، لیبی : واقعیت ها و زیان های «مداخله»

## فهرست 3

### در وبلاگ هیروشیما بغداد. ویژه کاربرد اورانیوم ضعیف شده در جنگ های معاصر

<http://stopua.blogfa.com/>

- (39) ماسیمو زوجتی . پهپاد مسلح به اورانیوم ضعیف شده در لیبی. نخستین بررسی تأثیرات آن از دیدگاه زیست محیطی و بهداشت.

این مقالات، تا حدود زیادی در سایت هایی که از فعالیت گاهنامه هنر و مبارزه پشتیبانی کرده اند نیز منتشر شده است :

کمونیست های انقلابی (در بخش نشریات سیاسی)

<http://www.k-en.com/>

مجله هفته

<http://www.hafteh.de/>

سایت مشعل

<http://www.mashal.org/>

تیف (اسماعیل هوشیار)

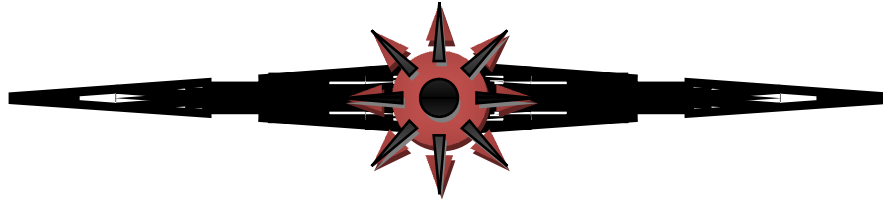
<http://www.tipf.info/>

ایران تریبون

<http://www.iran-tribune.com/>

گزارشگران

<http://www.gozarshgar.com/>



# گاهنامه هنر و مبارزه

یکم ماه می 2011

برای مبارزه علیه «رسانه - دروغ»

در نشریات اینترنتی فارسی زبان

## 2

تأملاتی چند پیرامون از خود بیگانگی

کاربرد اختلال روانی در جامعه سرمایه داری

روابط رسانه- دروغ و اختلال روانی



### آزار و شکنجه روانی

هاینر مولر نویسنده فقید آلمانی در مورد آگاهی فردی در جامعه سرمایه داری، جمله جالبی نوشته است: «وقتی آگاهی نزد افراد قابل تبدیل به هامبرگر نباشد، فاقد ارزش

است». ولی بر عکس، دلایل و نشانه هایی وجود دارد که نشان می دهد که در جامعه سرمایه داری، از دیدگاه طبقه حاکم، وقتی انحراف و اختلال روانی برای سرمایه پر منفعت باشد، برای کاربرد آن در سطوح فردی و اجتماعی (هم چنین، بخوانید جزئی و جهان شمول)، هیچ مانعی نمی بینند.

به همین علت «آزار و شکنجه روانی» در دوران جهانی سازی – لیبرال به مد روز تبدیل شد و شرکت هایی که می خواستند کارمندان و کارگزارانشان را اخراج کنند و در عین حال حقوق بی کاری به آنها نپردازند، ترفند خاصی را به کار بردند – و هنوز هم به کار می برند – که نظریه ما را در بالا تأیید می کند.

ترفند به این شکل است که مدیران مسئول، افرادی دیگری را (واجد شرایط) استخدام می کنند که آنهایی را که می خواهند اخراج کنند، در محل کار آن قدر آزار بدهند تا این که، اخراجی ها داوطلبانه استعفا بدهند و با پای خودشان کارشان را ترک کنند، و به این ترتیب حقوق بی کاری نیز از نظر قانونی منتفی می شد.

گفتیم افراد واجد شرایط، ولی کدام؟ در فرانسه این نوع کارمندان جدید در شرکت های تولیدی و تجاری را با اسامی مختلفی می نامند: «کابوی»، «قاتل»...

افرادی که معمولاً برای چنین کارهایی داوطلب می شوند، غالباً خودشان دچار بیماری روانی خاصی می باشند که در فرهنگ اصطلاحات روانشناسی گروه «نارسیس منحرف» می نامند. در هر صورت شیوه عملی که این افراد باید برای آزار و شکنجه روانی کارمندان اخراجی به کار ببندند، کاملاً مطابق بر ساخت و ساز فرد مبتلا به نارسیس انحرافی است.

یکی از خصوصیات این نوع بیماری روانی (نارسیس انحرافی)، نبود احساس گناه و از سوی دیگر وسواس در اجرای دقیق قانون است. ولی وسواس در اجرای قانون و تحمیل قانون در کوچکترین زوایای آن، همانا یکی از ابزارهای آزار و شکنجه است. البته وسواس نزد [نارسیس منحرف] در مورد اجرای دقیق قانون، نه از روی احترام به قانون بلکه به هدف منحرف ساختن قانون انجام می گیرد.



ماری فرانس هیری گوین (1)، روانشناس کار در فرانسه، خصوصیات این نوع بیماری روانی و ساز و کار «آزار و شکنجه روانی» را در کتابی به همین نام به روشنی توضیح داده است. البته روانکاوها (فرویدیست، لکانیست) از این نوع موضوعات قویا گریزان هستند، علت این رویگردانی از چنین موضوعی نیز مضاعف است زیرا نه تنها قویا از دیدگاه ایدئولوژیک در اتحاد با نظام سرمایه داری و جامعه طبقاتی هستند، و به ویژه لیبرالیسم از دیدگاه حرفه ای برای آنها نان آور بوده (2)، بلکه، چنین مواردی، به گفته ماری-فرانس هیری گوین، نمی تواند در کابینه روانپزشک، روانشناس و یا روانکاو حل شود و به مداخله عینی و مشخصا مداخله قانونی نیازمند است. و روشن است که در شیوه درمانی که روانکاوان به کار می برند اساسا «عینیت اجتماعی» قابل درک نیست، و در این زمینه نمی توانند مداخله کنند. متأسفانه در این مورد نیز قربانیان آزار و شکنجه روانی ابزار مؤثری برای مقابله در اختیار ندارند، و اثبات چنین مواردی نیز، از نظر قانونی بسیار مشکل است، زیرا همان طور که گفتیم نارسیس منحرف در اجرای مأموریتی که به عهده گرفته، قانون را در حد وسواس رعایت می کند. علاوه بر این باید دانست که آزار و شکنجه روانی در برخی موارد به خودکشی در محل کار انجامیده است.

در پی جمع آوری اطلاعاتی که برای نوشتن این متن احتیاج داشتم، مطلع شدم که روز 27 آوریل 2011 یکی دیگر از کارمندان اداره تلفن فرانسه خود سوزی کرده و در گذشته است. به شکل غریبی از سال گذشته ده ها نفر از کارمندان این اداره در فرانسه خودکشی کرده اند. چند سال پیش از این نیز یک ایرانی به نام محمد بهرامیان که در موزه لوور کار می کرد، پس از چندین بار تهدید به خودکشی، سرانجام خودش را از بالای ساختمان لوور

به پائین پرتاب کرد و کشته شد. بر اساس گزارش سندیکای کارگری فرانسوی (ث ژ ت) او مدت ها با اداره لوور اختلاف داشت و به شکایت او رسیدگی نمی کردند. نمونه ها بسیار است. در ماه گذشته یک پناه جوی ایرانی به نام کامبیز روستایی روز 18 فروردین (7 آوریل) در میدانی واقع در مرکز شهر استکهلم خود سوزی کرد و در گذشت (این خبر البته به شکل گسترده تری منتشر شد). کامبیز روستایی گویا که مدت 9 ماه نیز در زندان های استکهلم به سر می برده و در آن جا مورد آزار و شکنجه روانی قرار گرفته بوده است، مضافا براین که او در حالت بی ثباتی زندگی می کرده و تکلیفش روشن نشده بوده و با درخواست پناهندگی او موافقت نمی کردند.



**خود سوزی کامبیز روستایی 35 ساله**

**<http://www.iranianuk.com/article.php?id=62231>**

به این خود سوزی ها باید به خودسوزی مجاهدین خلق که چند سال پیش روی داد اشاره کنیم. به گزارش «مولتی کولتی» (نسرین بصیری) :

«از جانب دیگر تظاهراتی که تابستان 2003 توسط سازمان مجاهدین خلق در پاریس برگزار شد به حوادث جان خراشی انجامید؛ از جمله خودکشی و خود سوزی چند تظاهر کننده. بنا به این دلایل و نیز مجموعه شرایط بین المللی امکان دارد این تظاهرات به برهم زدن نظم و آرامش عمومی بیانجامد و باید از آن جلوگیری شود. به همین مناسبت پلیس فرانسه تصمیم گرفت این تظاهرات را ممنوع اعلام کند»

**<http://www.iran-interlink.org/files/farsi%20pages%207/multiculti100205.htm>**



که اگر چه در همین جدول [بهره برداری از انحرافات توسط قدرت حاکم] قرار می گیرد ولی با آزار و شکنجه روانی قابل تعریف نیست. در مورد خود سوزی مجاهدین باید بگوییم که مدال طلای انحراف بیماراناک را به خود اختصاص می دهد زیرا به شکل نهادینه و با مشارکت جمعی به چنین کاری دست می زنند، و به عبارت دیگر اوج ابتذال این گروه (که به دلیل هم کاریشان با صدام حسین و جنگ علیه ارتش ایران، در واقع منفور ترین گروه اپوزیسیون نزد ایرانیان می باشد)، به این علت است که چنین روشی را به عنوان راه کار، احتمالاً، برای [ارتقاء جامعه ایرانی آلترناتیو] عرضه می کنند. به دلیل همین ابتذال بی بدیل مجاهدین خلق نیز هست که برخی محافل بین المللی در اتحادیه اروپا و ایالات متحده در پی بالا آوردن آنها به عنوان آلترناتیوی در مقابل جمهوری اسلامی هستند که به این وسیله ایران را بالا بکشند.

در چنین مواردی هست که پی می بریم سازمان ها و اقطاب مشهور حقوق بشر، با راه انداختن کار چند نفر پرده استتار بر نقش واقعی خود می کشند، که مشخصاً و دقیقاً هم رنگ همان رسانه هایی هستند که به قول میشل شوسودوسکی، کارشان تنها واژگونه جلوه دادن حقایق جهان است.

کارگران ایرانی در ایران، البته در وضعیت بسیار بدتری هستند، زیرا علاوه بر تمام مشکلات اقتصادی شان، از انواع همین آزار و شکنجه روانی در رابطه حرفه ای رنج می برند. ولی به دلیل نبود آگاهی علمی، و از جمله به دلیل واپس ماندگی های جریان های کمونیستی (و بحث بیهوده اولویت زیربنا نسبت به روبنا و در نتیجه رها کردن فرهنگ و هنر و شاید تمام علوم انسانی به آغوش مزدوران نظام سرمایه داری)، و خصوصاً آنهایی که فوراً می خواهند با مبارزه مسلحانه، در گروه های بسیار کوچک و با امکانات بسیار نازل و غالباً بی سرنوشت، تکلیف نظام سرمایه داری را در ایران و تنها در ایران روشن کنند، چنین مسائلی شناخته شده نیست، یعنی این وجهه از مشکلات کارگران برای آنها وجود ندارد. ولی کارگران بهتر از همه، به خوبی تحقیر کارفرما و جامعه طبقاتی را با تمام وجودشان حس می کنند. باید به آنها بگوییم، که برادران شما در این تحقیر جرات بار تنها نیستید، گناه از شما نیست، بلکه خشونت روانی، و اهانت و بی احترامی به فرد آدمی، حتی زمانی که مرتکب خلاف حرفه ای شده باشد، خشونت است و باید از دیدگاه قانونی با آن برخورد شود. ولی کدام قانون؟

پس، در فراسوی «آزار و شکنجه روانی» به عنوان بخش کار گزینی شرکت های تولیدی و تجارتي، می بینیم که حتی انحرافات و اختلالات روانی نزد افراد، به عنوان روش اداره شرکت های تجاری یا تولیدی، به شرطی که از نظر اقتصادی برای سرمایه داران پر

منفعت باشد، به کار برده شود. این مورد، تنها یک نمونه بین هزار و یک نمونه دیگر است.

ولی نظام سرمایه داری برای حفظ منافع و گسترش سیطره خود به تمام جهان، هیچ مانعی در عوامفریبی و شستشوی مغزی در سطح جهانی نمی بیند. وظیفه رسانه ها نیز همین است که جهان را در اذهان عمومی واژگونه جلوه دهند، یعنی مشخصا در شکلی که اربابان زور و زر طرح ریزی کرده اند. با این تفاوت که در رسانه ها خبرنگاران و مجریان برنامه الزاما «نارسیس انحرافی» نیستند ولی از انحرافات روانی دیگری «بهره می برند» و در هر صورت بیماری شان به همان انواعی بازمی گردد که یکی از عوارض آن نبود احساس گناه است.

در این جا یک موضوع کاملا روشن است، این جماعتی که به هر دلیلی می پذیرند که در تبتانی با نظام حاکم جهانی باشند و سیاست کاملا مشخصی را به اجرا گذارند، و مواد مسموم، و گزارشات تحریف شده را در اذهان عمومی تزریق کنند، با توجه به نتایج بسیار اسفناک آن، یعنی فجایعی که با تکیه به همین دروغ پراکنی های رسانه ای و عوام فریبانه انجام می گیرد، در سطح میلیون ها کشته و زخمی، و میلیاردها انسانی که گرفتار رنج های بی پایان می شوند (...). بی گمان باید فرمانبرداریشان را از نظام حاکم با چیزی فریبنده معاوضه کنند - یعنی همان گونه که جان پرکینز در «اعترافات جنایتکار اقتصادی» می گوید «پول، سکس و قدرت» - بلکه باید فاقد احساس گناه نیز باشند. همین فقدان احساس گناه نزد کارمندان رسانه های همگانی حاکم است که در پیوند ضروری با قدرت سرمایه و تکنولوژی قرار می گیرد. ماری-فرانس هیری گوین، قدرت نارسیس انحرافی را نیز در همین نبود احساس گناه از یک سو و تهی بودن درونی اش می داند، که در نتیجه مثل ضحاک ماردوش، برای التیام چنین جراحی به چیزی زنده نیازمند است که با تخریب و مرگ او احساس وجود کند.

در نتیجه، اگر به یک عبارت کلی بیماری روانی را به مفهوم کلی اختلال بین فرد و واقعیت تعریف کنیم، عملا می بینیم که توده های عظیم پیوسته، به شکل روزمره طعمه رسانه هایی هستند که واقعیات دور و نزدیک را واژگونه جلوه می دهند، و بر این پایه به درجات گوناگون به از خودبیگانگی مضاعف نزد مصرف کنندگان رسانه ها دامن می زنند.

در ادامه بحثی که میشل کولن در نوشته هایش پیرامون موضوع رسانه دروغ مطرح کرده است، طبیعی است که ما فوراً در جریان سیال تداعی معانی به وضعیت رسانه - دروغ در رسانه های ایرانی، بیاندیشیم. و این کاری است که من به خودم پیشنهاد می کنم و دوستان دیگری نیز که علاقمند به چنین موضوع حساسی هستند می توانند وارد بازی

شوند – در این جا فکر نمی کنم قاعده خاصی در کار باشد، ولی برای من فهرست مقالاتی که از سایت میشل شوسودوسکی و یا میشل کولن به فارسی ترجمه شده، در مجموع می تواند سنجۀ تمام عیاری برای داوری درباره موضوع مورد نظر ما باشد. چند روز پیش یکی از دوستان برای من تعدادی مقاله از سایت رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی فرستاد که تصور می کرد می تواند برای من جالب باشد، البته که به خطا نرفته بود. برای ادامه این بحث من پنج مقاله انتخاب کرده ام که سه تا از آنها در سایت رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی منتشر شده که در رابطه با لیبی، ایران و سوریه و دستگیری لوران بگیو است. چهارمین مقاله نوشته آقای فرهنگ قاسمی پیرامون موضوع تسلیحات اتمی (با یادآوری این نکته که آقای فرهنگ قاسمی پیش از نوشتن این مقاله، مقاله شوسودوسکی را خوانده بوده است (به فهرست نگاه کنید شماره های 1، 2 و 3): «در آستانه سومین جنگ جهانی، هدف : ایران» و پنجمین مقاله انتخابی ما نامه شیرین عبادی به ناوی پیلاوی است که در رابطه با «کشتار مردم در اهواز» می باشد.

برای شروع فکر می کنم که این پنج مقاله فعلا کافی باشد، آدرس مقالات به ترتیب زیر خواهد بود :

<http://www.persian.rfi.fr/forward/emailref?path=node/53342>

<http://www.persian.rfi.fr/forward/emailref?path=node/52259>

<http://www.persian.rfi.fr/forward/emailref?path=node/53132>

<http://www.jebhemelli.info/html/bayan-didgah/10/240910ghasemi-f.htm>

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=37338>

**پا نوشت :**

**1) Marie-France Hirigoyen ; Le harcèlement moral (Violence au quotidienne)**

2) نگاه شود به «روانکاوی، ایدئولوژی واپس گرا»

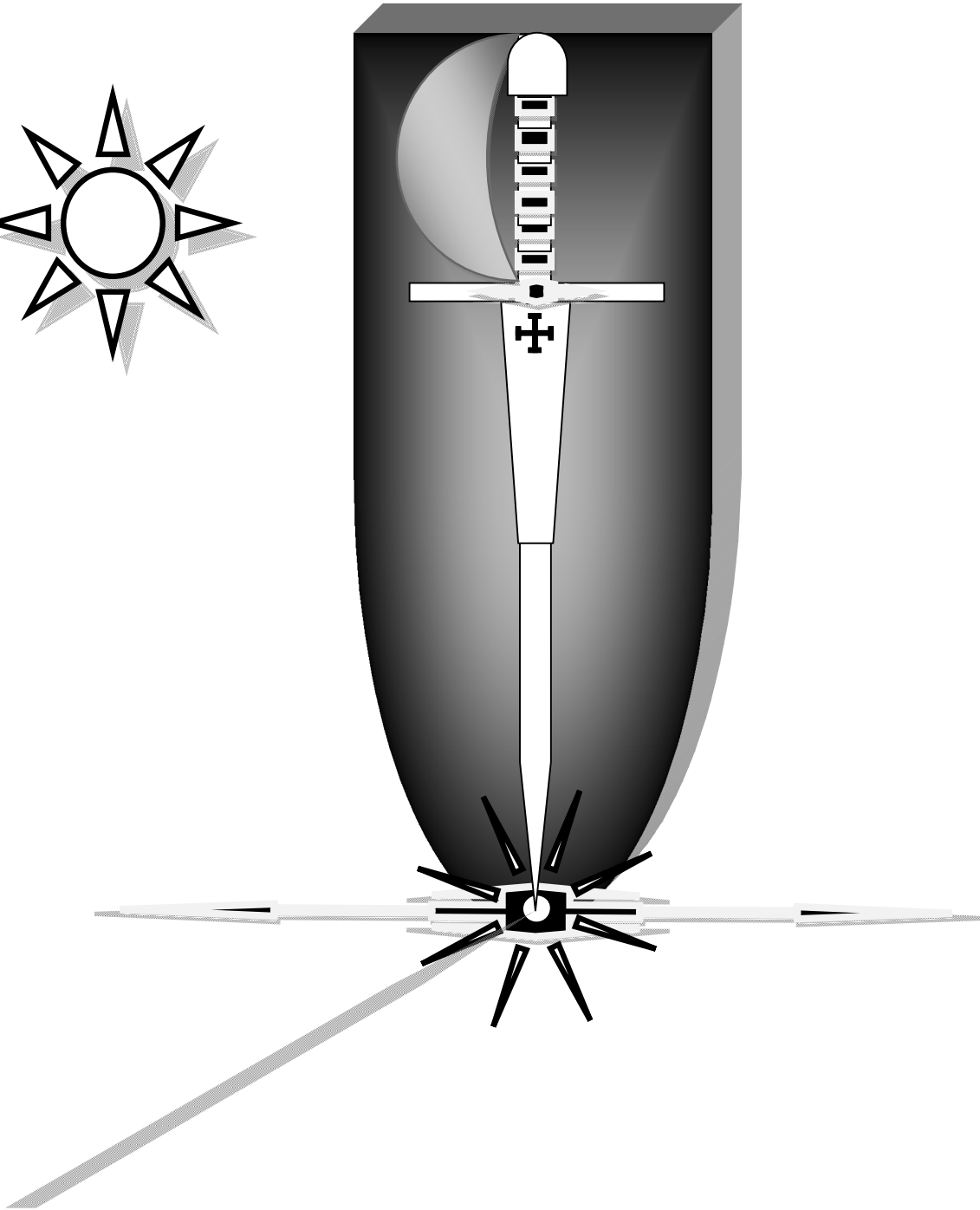
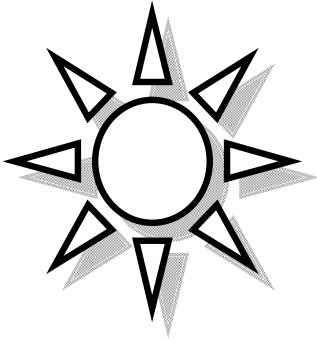
<http://ravideovapassgera.blogfa.com/>



# گاہنامہٴ هنر و مبارزہ

15 آوریل 2011

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com>



## مبارزه علیه «رسانه - دروغ»

در نشریات انترنتی فارسی زبان

3

پیش از این، در وبلاگ «میان فرهنگی ایران» (1) تعدادی از برنامه های رادیویی رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی را مورد بررسی قرار دادم. اگر سینما و تأثر و رمان را نیز در گروه رسانه های جمعی بدانیم، تمام وبلاگ «میان فرهنگی ایران» کاملاً و مستقیماً در پیوند با موضوع ما در این جا قرار می گیرد، با چنین مقدمه ای، می بینیم که موضوع [رسانه -دروغ] و مبارزه با آن (و نقد به عنوان مبارزه) برای ما چندان هم تازگی ندارد.

با این تفاوت که امروز می بینیم، در سطح کشورهای اروپایی، افرادی نظیر میشل کولن و یا آنهایی که در سایت میشل شوسودوسکی قلم می زنند، آنها نیز با رسانه دروغ مبارزه می کنند، یعنی منابعی که تقریباً به دلایلی چند تا کنون در چشم انداز رسانه ای ما ایرانیان و فارسی زبانان نبوده است (به ویژه در خارج از کشور زیرا اپوزیسیون های ایرانی از روی اصل و قاعده ای خدشه ناپذیر با محافل پیشگام غرب غالباً هیچ رابطه ای نداشته اند و غالباً تابع محافل امپریالیستی و یکی از عوامل سیاست های جنایتکارانه ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا بوده اند. در واقع هیچ تفاوت ماهوی بین اپوزیسیون های ایرانی در خارج و گروه های بزهکار و مافیایی نیست) و آنهایی که با چنین منابعی آشنایی دارند، در مقایسه با توده های عظیم مردم که در سر تا سر جهان طعمه رسانه دروغ هستند، واقعا تنها قطره ای در مقایسه با اقیانوس به نظر می رسند.

**سایت رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی  
یکی از رسانه دروغ های بی شاخ و دم**

**RFI Section persane**

**«سوریه و ایران در روزنامه های فرانسه»**

در این جا، به بررسی نخستین متن از پنج متنی که تعیین کردیم، می پردازیم. عنوان مقاله: «سوریه و ایران در روزنامه های فرانسه»

گزارشگر : فواد روستایی، یکی از خبرنگاران رادیو بین المللی فرانسه  
بخش فارسی. 23 آوریل 2011 (2).

اولین نکته ای که باید به آن توجه داشته باشیم، تاریخ نگارش و انتشار مقالات است، 23 آوریل 2011، که مصادف است با بیست و ششمین روز پس از نخستین بمباران هوایی لیبی با پیش قدم شدن فرانسه و سپس نیروهای ایالات متحده و ناتو. با آگاهی به این موضوع که نیروهای ایالات متحده و ناتو از مدت‌ها پیش روی خاک لیبی حضور داشته اند و طرح حمله به لیبی نیز مربوط به روز بمباران آن نیست و مقالات سایت میشل شوسودوسکی که ما هم اکنون به بخشی از آن به زبان فارسی دسترسی داریم، تمام این واقعیت را تأیید می کند. با یادآوری این نکات تاریخی است که می بینیم از آغاز تا پایان مقاله فواد روستایی یک نگرانی دائمی طنین می اندازد و آن هم نگرانی از بابت **مداخله ایران در کشورهای عربی است.**

ایالات متحده و ناتو مثل لاشخور افتاده اند به جان لیبی، و برای تمام دنیا در تمام امور می خواهند تعیین تکلیف بکنند، و به همه دیکته می گویند، و در همه جا از نخستین حامیان دیکتاتورهای دلار خوار و مثل خودشان آدم کش هستند، ولی رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی، آقای فواد روستایی، به نقل از فیگارو، لوموند و لیبراسیون، روزنامه های فرانسوی، ایران را عنصر نگران کننده ارزیابی می کنند. شگفتا!

در حالی که تقریباً تمام کشورهای عربی با تمام منابع طبیعی شان تحت سلطه آمریکا هستند و به طور مشخص یکی از آنها یعنی لیبی در حال حاضر زیر بمباران های هوایی به سر می برد و با حساب 64 کشته و 150 زخمی تنها در نخستین روز (که بیشتر قربانیان را نیز از بین کودکان بوده اند) تنها (3)، و در حالی که بی هیچ ابهام و پرده پوشی، فرماندهان نظامی ایالات متحده آمریکا، از سال 2002 اعلام کرده بودند که طرح آنها تسخیر 7 کشور ظرف پنج سال آینده است و یکی از این کشورها نیز ایران می باشد (مراجعه شود به مقاله میشل کولن «برای درک جنگ در لیبی»)، با ما از تهدید و مداخله ایران در کشورهای عربی حرف می زنند. به این ترتیب می بینیم که رسانه- دروغ شاخ و دم ندارد و به همین صراحتی است که در گزارش فواد روستایی، گزارشگر رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی، مشاهده می کنیم.

برای درک عمیق هر متنی باید به بازی زبانی آن توجه داشته باشیم. در واقع همان طور که ویتگنشتاین توضیح می دهد، کلمات و جملات تنها در بازی زبانی خاصی مفاهیم خود را آزاد می کنند.

به عنوان مثال، وقتی در متن می خوانیم : « سپاه پاسداران را به خاطر تمرکز فعالیت هایش بر سرکوب در داخل در سال های اخیر.. و غافلگیر شدن در ارتباط با "بهار عرب" مورد انتقاد قرار داده اند و اکنون سپاه تلاش می کند بر موج اعتراض ها در کشورهای عرب سوار شود.»

باید ببینیم که این جمله در کدام بازی زبانی شرکت دارد؟ در واقع نه تنها واقعیت اصلی را کتمان می کند، و با واپس زدن مداخلات غرب، ایران را در جلوی صحنه نشان می دهد، در عین حال از هم اکنون، برای توجیه حمله به ایران در آینده، پرونده سازی و چهره پردازی می کند. به چه شکلی؟ پاسخ خیلی ساده است. در مورد حمله به لیبی، رسانه ها این گونه وانمود کردند که گویی قذافی مردم لیبی را به گلوله بسته و در پی کشتار جمعی مردم است و می خواهد در لیبی رود خون جاری سازد... قذافی خونخوار... در صورتی که ما با تمام گزارشاتی که در حال حاضر از چگونگی جنگ علیه لیبی در اختیار داریم، می دانیم که علت یا علت های اصلی چنین تجاوز و جنایت آشکاری کدام بوده است. و

در مورد بخشی که مشخصا به شورش در یمن و بحرین مربوط می شود، می بینیم که در سر تا سر گزارش، نگرانی از این نیست که عربستان سعودی با چراغ سبز آمریکا و ناتو، نیرو به بحرین اعزام کرده و به شکل فجیعی مردم بحرین را به خون ریزی دچار کرده است، این مسائل مطرح نمی شود، بلکه از این موضوع اظهار نگرانی می کنند که مبادا : « تندروهای آنان به دام عوامل جمهوری اسلامی ایران بیفتند» - روشن است که فواد روستایی ضرورتی هم برای یادآوری حضور ناوگان پنجم ایالات متحده در بحرین ندیده است.

در موارد دیگر، به عنوان مثال، این موضوع که ایران می خواسته «16000 قبضه اسلحه کمری از راه ترکیه به یمن بفرستد که توسط پلیس دبی کشف شده...» واقعا اعتباری به این گزارشات نیست، آن هم از راه ترکیه که خودش از اعضای ناتو می باشد.

در حالی که عربستان سعودی می تواند در بحرین نیرو پیاده کند و برای شورشیان لیبی اسلحه بفرستد و نه تنها هیچ پلیسی نیست که جلوی این محموله ها را بگیرد بلکه مجاز هم هست، و اساسا

مأموریت چنین کاری به او واگذار شده، و به هیچ عنوان موجب نگرانی غرب نیست.

با تمام این موارد، باید به یک نکته مهم اشاره کنیم و آن هم این است که موضوع شورش ها و روابط کشورها با یکدیگر، موضوع شورش در یمن یا بحرین به روشنی مطرح نمی شود، همانطور که وقتی صدام حسین به کویت حمله کرد، کمتر کسی می دانست که کویت تا مدتی پیش جزء خاک عراق بوده است. و از همه مهمتر کمتر کسی توجه می کند که اساسا تمام کشورهای عربی یک ملت هستند و در هر صورت خودشان را یک ملت واحد می دانند و اگر امروز می بینیم که کشورهای عربی مختلفی وجود دارد تنها به دلیل استعمار و استثمار غرب امپریالیستی است که چنین شرایطی را به آنها تحمیل کرده. این موضوع به روشنی در مقالات میشل کولن مطرح شده است. البته اگر بخواهیم کمی بیشتر در این مقاله تأمل کنیم، می بینیم که رسانه های امپریالیسم غرب هم چنان در پی داغ نگهداشتن کوره اختلافات مذهبی شیعه و سنی و مسیحی از یک سو، و دامن زدن به اختلافات قومی از سوی دیگر هستند، و می بینیم که در این مقاله موضوع کارت هویتی کرد ها در سوریه مطرح می شود. یعنی تمام ترفندهایی که امپریالیسم جهانی برای حفظ سیطره خود به آن نیازمند است.

در مورد حوادث سوریه می بینیم که چگونه در پی بی اعتبار کردن دولت سوریه هستند، به این قطعه توجه کنید :

«از آغاز جنبش اعتراضی مردم سوریه، تلویزیون دولتی این کشور دست از تکرار این ادعا بر نداشته است که "ناآرامی ها و خشونت ها به وسیله باندهای جنایتکاری که از پشتیبانی مالی خارجی برخوردارند صورت گرفته است»

در فهرست مقالاتی که من ترجمه کرده ام، یکی از آنها (شماره 37) مشخصا به موضوع اپوزیسیون سوریه مربوط می شود : «اپوزیسیون سوریه توسط بوش و سپس اوپاما تأمین مالی می شود» (4) در نتیجه ادعای تلویزیون دولتی در سوریه به هیچ عنوان، به این شکلی که در رسانه های غربی و رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی مطرح می شود، موضوع دور از حقیقتی نیست، مضافا بر این که سوریه نیز یکی از آن 7 کشوری است که در فهرست پنتاگون به ثبت رسیده.

البته در مورد سوریه مطالب خیلی بیشتری هست که باید از سایت میشل شوسودوسکی به فارسی ترجمه شود، متأسفانه در پاریس آنهایی که علیه دیکتاتوری راه پیمایی کردند، از جمهوری خواهان دموکراتیک و لائیک گرفته تا سر تا سر طرفداران حقوق بشر، و خیل آزادیخواهان و سبزه‌ها و سرانجام رنگین کمان تمام آرزوها... هیچ خبری نیست و من تنها - پس از تمام کارهای تمام و نیمه تمامی که انجام داده ام - باید شرمنده باشم که به همه کارها نمی توانم برسم. ولی روزنامه نگاران رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی نه تنها تعداد شان خیلی بیشتر از یک نفر است، بلکه برای تمام دروغ هایی که سال ها به خورد مردم داده اند و می دهند حقوق مفکی هم می گیرند و علاوه بر همه از تمام احترامات قوم ایرانی ساکن پاریس نیز برخوردار هستند، و دائماً خیل دکتر و مهندس را برای پاسخگویی به وظیفه خطیر آگاه سازی عمومی از امور جهان فرا می خوانند. در مقاله «رویدادهای سوریه و تحریف در رسانه های همگانی» نوشته دومینیکو لوسوردو (شماره 35 در فهرست حاضر) نیز با گزارشات دیگری روبرو می شویم که مطمئناً با گزارشات رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی فاصله نجومی دارد.

پانوشت :

1)

<http://interculturel.blogfa.com>

مقالات منتشر شده از تاریخ 2008.09.28 تا 2008.10.27

2)

<http://www.persian.rfi.fr/forward/emailref?path=node/53342>

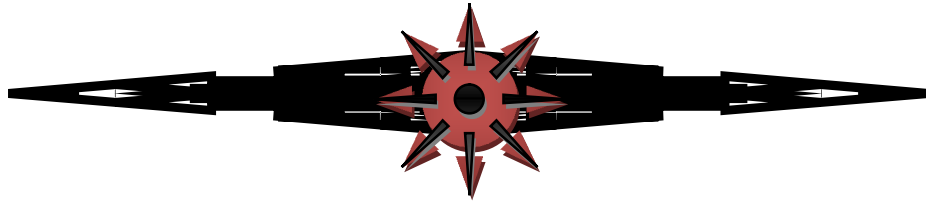
3)

<http://www.trtfrench.com/trtworld/fr/newsDetail.aspx?HaberKodu=f01abd37-4faf-4ab4-b6a2-02fd3f0e152b>

4)

سوریه : اپوزیسیون سوریه توسط بوش و سپس اوپاما تأمین مالی می شود

<http://makalat.blogfa.com/>



# گاهنامه هنر و مبارزه

یکم ماه می 2011

نوشته حمید محوی

مبارزه علیه «رسانه - دروغ»

در نشریات اینترنتی فارسی زبان

## 4

### دومین مقاله از سایت رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی

عنوان مقاله : «دستگیری لوران بگیو در ساحل عاج اعتراض علیه سرکوزی در فرانسه بالا گرفت» (12 آوریل 2011). این مقاله در عین حال هم راه با یک فایل صوتی است که کریم پاکزاد به عنوان پژوهشگر در زمینه استراتژی در فرانسه به پرسش های بیژن برهمندی یکی دیگر از کارمندان رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی پاسخ می گوید.

<http://www.persian.rfi.fr/forward/emailref?path=node/52259>



در این مقاله، علی رغم این که بخشی از واقعیت گفته شده، یعنی دخالت نظامی فرانسه در ساحل عاج به نفع اوتارا و به ویژه، وقتی در رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی، از موقعیت فرانسه به عنوان «استعمارگر سابق» یاد می کند، واقعا باید این موضوع را به عنوان واقعه ای معجزه آسا تلقی کنیم. ولی از دیدگاه من این مقاله و فایل مصاحبه ای که در پیوست آن است، بیشتر به شیوه فرانسوی تهیه شده، یعنی همه چیز در موقعیت نامعلومی به سر می برد و از صراحت کافی برخوردار نیست. در پایان تمام نوشته ها و حرف ها، موضوع دخالت نظامی فرانسه و اساسا نقش فرانسه در ساحل عاج هم چنان در پرده ابهام باقی می ماند، و به شکلی مطرح شده که گویی دعوی سیاسی بین دولت و حزب سوسیالیست است. در این مورد نیز مقاله شماره 38 در فهرست ما، «ساحل عاج، لیبی: واقعیت ها و زیان های «مداخله» (1) می تواند برای درک واقعیت ساحل عاج مورد توجه قرار گیرد.

در بیانات کریم پاکزاد نیز (فایل صوتی)، ما هیچ گونه صراحتی نمی بینیم و از حضور نیروهای سازمان ملل متحد و فرانسه به شکلی حرف می زند که گویی واقعا این ها برای حفاظت از مردم ساحل عاج آن جا بوده اند - و نمی گوید از چه زمانی این نیروها آن جا مستقر شده بودند - و در این صورت معلوم نیست، چرا این همه جنگ داخلی و چرا این همه راهزن؟ در حالی که تمام این منازعات را هم همین فرانسوی ها به راه انداخته اند تا بهتر بتوانند ساحل عاج را در اختیار خودشان بگیرند.

چنین افرادی نظیر کریم پاکزاد، که احتمالا باید افغانستانی باشد، و در مؤسسات پژوهشی یا دانشگاهی فرانسه، آن هم در زمینه استراتژی، و کار حرفه ای می کند، افرادی مانند او، از دیدگاه من، دانشجو و یا پژوهش گر به مفهوم عادی کلمه نیستند، اساسا در مؤسسات پژوهشی یا دانشگاهی فرانسه پژوهشگر آزاد وجود ندارد، و تمام افراد خارجی، خصوصا آنهایی که به منطقه خاورمیانه و یا کشورهای بی سامانی مانند افغانستان تعلق دارند، و یا کشورهایی مانند ایران که در تهدید جنگ به سر می برند، از مقولات سیاسی بوده و به عبارتی آدم های فرانسه یا ایالات متحده و ناتو هستند، و بیشتر نقش ستون پنجم را بازی می کنند.

موضوعی که باید توجه ما را به خود جلب کند، این است که روزنامه نگاران رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی، نه تنها خودشان به مقوله های سیاسی و جانبدار تعلق دارند، بلکه افرادی را که برای مصاحبه انتخاب می کنند، آنها نیز هم رنگ و هم زبان خودشان هستند(و به طبقه خاصی خدمت می کنند). در نتیجه ما نمی توانیم واقعیت را از زبان چنین افرادی بشنویم.

پا نوشت :

(1

<http://makalat.blogfa.com/>



# گاهنامه هنر و مبارزه

یکم ماه می 2011

ساعت 14 و 09 دقیقه به وقت پاریس

نوشته حمید محوی

مبارزه علیه «رسانه - دروغ»

در نشریات اینترنتی فارسی زبان

5

## سومین مقاله از رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی

درباره لیبی، با عنوان «ادامه درگیری ها در لیبی» (21 آوریل 2011) به گزارش رحمت قاسم بیگلو یکی دیگر از خبرگزاران این رادیو است که در این جا مورد بررسی قرار می گیرد. (1)

عکس زیر در آغاز مقاله ای که در سایت رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی منتشر شده، با توضیح آن دیده می شود (در این جا داخل گیومه نوشته شده است) :



«نیکولا سارکوزی رئیس جمهور فرانسه و مصطفی عبدالجلیل، نماینده مخالفان رژیم لیبی هنگام دیدار در قصر الیزه»

### تحلیل عکس

پیش از آن که به متن گزارش بپردازیم، اجازه دهید اندکی به تحلیل عکسی که در آغاز متن منتشر شده بپردازیم. متأسفانه تشخیص تمام شخصیت هایی که در این عکس دیده می شوند فعلا برای من امکان ناپذیر است، ولی در کل چشم انداز و ترکیب این عکس خیلی معنی دار به نظر می رسد.

از دیدگاه بیننده، در سمت چپ عکس یک گارد تشریفاتی قوی هیکل پر زرق و برق را می بینیم که با شمشیر برهنه به ادای احترام ایستاده، و نه تنها به دلیل حضورش در جلوی صحنه، بلکه به این علت که از تمام شخصیت های دیگری که در صحنه حضور دارند بلند قد تر است، و خصوصا با کلاه خودی که به سر دارد ارتفاع بلندتری را به خود اختصاص داده و عمق ایجاد می کند. در هر صورت معنی این گارد تشریفاتی با شمشیر برهنه، در وجه نمادیه کاملا روشن است، و جایگاه سرکوزی نیز که در منتهی علیه نقطه مقابل گارد تشریفاتی واقع شده، این وجه نمادینه را تأیید و تکمیل می کند. دست چپ سرکوزی به جلو آمده و با بدنش زاویه ای تقریبا معادل زاویه دست گارد تشریفاتی که شمشیر به دست دارد، تعادل خاصی به ترکیب صحنه می دهد. دست راست سرکوزی در دست راست مصطفی محمد عبدالجلیل است، و گویی دست چپ به دور بین گزارشگران اشاره دارد، ولی در عین حال مصطفی محمد جلیل را نیز دعوت می کند که به دور بین نگاه کند، در ردیف شخصیت هایی که پشت این دو فردی که در حال داست دادن با یکدیگر هستند، تنها یک دختر جوان تیپ شرقی را می بینیم که باید از هم راهان مصطفی عبدالجلیل باشد، گویی از این واقعه به هیجان آمده و لبخند می زند و به عبارت دیگر از دعوت سرکوزی استقبال می کند. در این صحنه سه نفر آشکارا می خندند و یک فرد چهارمی نیز هست که در آخرین نقطه عمق صحنه ایستاده و تنها طرح خنده ای روی چهره اش نقش بسته و به مستقیم به دور بین های خبرنگاران نگاه می کند که ما در صحنه

نمی بینیم ولی حضور دارند. دو شخصیت دیگر گویی در حال گفتگو با یک دیگر هستند و توجهی به صحنه سرکوزی و مصطفی عبدالجلیل ندارند... ولی اگر از توضیحات من خسته نشده باشید، یک بار دیگر باید به حرکت دست چپ نیکلا سرکوزی باز گردیم، از یک سو مؤدبانه و با روی گشاده و تعارفات دیپلماتیک خالصانه به عنوان میزبان به مصطفی جلیل نشان می دهد که کجا را باید نگاه کند، از سوی دیگر این دست چپ با دست راست گارد تشریفاتی، همان طور که در بالا دیدیم؛ در تصویر رابطه ترکیبی دارد، اگر گارد تشریفاتی به عنوان نماد نیروی نظامی شمشیر به دست گرفته است، دست چپ نیکلا سرکوزی، ولی ان چنان که ظاهراً می بینیم خالی نیست، زیرا او رسانه ها را در اختیار دارد، یعنی سلاحی که در دوران ما سر منشأ تحولات بسیار زیادی است. از عناصر مهم دیگری که در این صحنه دیده می شود، ساعت روی دیوار و دو نیزه تشریفاتی حامل پرچم است که در پشت صحنه دیده می شود. این ساعت و دو نیزه حامل پرچم و کلاه خود گارد تشریفاتی با شمشیر برهنه، هماهنگی و در عین حال مفهوم خاصی ایجاد می کند : که گویی موضوع نظامی تنها بستگی به زمان دارد ولی صفحه ساعت دیواری چندان روشن نیست و عقربه ها معلوم نیستند.

### تحلیل متن :

به فرض این که بدانیم نیکلا سرکوزی کیست – رئیس جمهور فرانسه - بد نیست بدانیم که میشل کولن روزنامه نگار آزادی که ما تا کنون برای نخستین بار دو مقاله از او در گاهنامه هنر و مبارزه منتشر کرده ایم، در باره این فردی که در حال دست دادن با نیکلا سرکوزی می باشد، یعنی مصطفی محمد عبدالجلیل، چه نوشته است و چگونه او را معرفی می کند. میشل کولن می گوید :

« در بنغازی، «دولت موقت» تشکیل شده و ریاست آن به عهده مصطفی محمد عبدالجلیل است که تا 21 فوریه وزیر دادگستری در رژیم قذافی بود. دو ماه پیش از این، سازمان عفو بین الملل او را در فهرست مخوف ترین مسئولان نقض حقوق بشر در آفریقای شمالی وارد کرده بود. مبنی بر گزارشات دولت بلغارستان، همین فرد مسئول شکنجه پرستاران بلغاری و پزشک فلسطینی بوده که مدت ها در زندان رژیم لیبی محبوس نگهداشته شده بودند.» (نخستین بخش از مقاله «برای درک جنگ در لیبی» نوشته میشل کولن. 20 آوریل 2011 – 1390.01.31 در گاهنامه هنر مبارزه)

اولین جمله ای که گزارش رادیو بین المللی فرانسه بخش فارسی با آن شروع می شود، چنین است :

«زد و خورد های مسلحانه، میان نیروهای ارتش معمر قذافی و مخالفین رژیم ازیک سو، و تلاش های بین المللی برای پایان دادن به این بحران خونین از دیگر سو، ادامه دارد»

یکی از خصوصیات استعمار شونده صاحب امتیاز این است که در ارتقاء نظام استعماری و نژاد پرستی باید بزند روی دست صاحب کار تا امتیازش را حفظ کند. البته این گروه از استعمار شونده ها، تا حدودی مانند ژاندارم ها مبتلا به از خود بیگانگی مضاعفی هستند، زیرا اگر ارباب و برده بتواند روزی به آگاهی برسند، این گروه بینا بینی از صاحب امتیازان چنین شانس را ندارند.

این نمونه از گزارش، شاید بتوانیم آن را گزارش از نوع سوم بنامیم، به قلم رحمت قاسم بیگلو، گواه بر چنین برتری جویی در رسانه - دروغ و در عین حال، متأسفانه، عارضه مقاومت شکست ناپذیر در برابر حقیقت است، و تنها حقیقت نزد چنین افرادی تنها می تواند همان حقیقت جانبدارانه طبقاتی و انباشته از تناقض باشد.

این جمله آغازین زمانی نوشته شده است که بیش از یک ماه از نخستین حمله هوایی به لیبی با سبقت جویی فرانسه گذشته است. و ما امروز به خوبی می دانیم که این جنگ داخلی را نیز همین «تلاش های بین المللی» که آقای قاسم بیگلو از آن یاد کرده ولی به شکل کاملاً مغلطه آمیز، باعث و بانی این جنگ بوده اند، و نیروهایشان از مدت ها پیش روی خاک لیبی مستقر شده بودند... در حالی که رحمت قاسم بیگلو تنها با تکیه به دروغ پردازی های رسانه های امپریالیستی از امتناع ناتو و ایالات متحده در پیاده کردن نیرو حرف می زند. و با شهادتی بی بدیل می گوید «تلاش های بین المللی برای پایان دان به این بحران خونین..»

متأسفانه گزارشات رحمت قاسم بیگلو به اندازه ای ابتذال آمیز است که تصور می کنم هیچ جای بحثی باقی نمی گذارد. چگونه ممکن است «تلاش های بین المللی» به شکلی که در این مقاله مطرح شده در پی «پایان دادن به این بحران خونین» بوده باشد، در حالی که تمام پیشنهادات مذاکره از جانب قذافی و تمام کشورهای میانجی گر مانند ونزوئلا و اتحادیه آفریقا و حتی اتحادیه عرب را واپس زدند. و بهانه آوردند که دروغ می گوید.

## پا نوشت :

1) آدرس متن در سایت ار اف ای بخش فارسی

<http://www.persian.rfi.fr/forward/emailref?path=node/53132>



# گاهنامه هنر و مبارزه

6 می 2011

نوشته حمید محوی

برای مبارزه علیه «رسانه – دروغ»

در نشریات اینترنتی فارسی زبان

## 6

در این جا به بررسی چهارمین مقاله ای می پردازیم که پیش از این تعیین کرده بودیم :  
«تسلیمات اتمی، تحریم ها و خطر جنگ» نوشته فرهنگ قاسمی.

آدرس مقاله برای آنهایی که می خواهند به نوشته فرهنگ قاسمی مراجعه کنند:

<http://www.jebhemelli.info/html/bayan-didgah/10/240910ghasemi-f.htm>

البته این مقاله در رابطه با مسئله اتمی ایران در طیف اپوزیسیون های خارج از کشور و رویکردی که نسبت به این مسئله دارد، نمونه بارزی نیست، به ویژه به دلیل برخی مراجعی که مورد استفاده قرار داده (مانند میشل شوسودوسکی) یعنی مراجعی که معمولاً طیف اپوزیسیون ایرانی از آن استفاده نمی کند. ولی انتخاب آن برای من، دست کم به دو دلیل مشخص حائز اهمیت بود : اولاً فرهنگ قاسمی در جریان جنبش سبز فعال شد و سایت رنگین کمان (که خود را بنیاد آزادی نیز می نامد) به مدیریت او به راه افتاد. در نتیجه بررسی چنین مقاله ای در عین حال می تواند با رنگین کمان تلاقی داشته باشد. دومین علت این است که مقاله فرهنگ قاسمی تقریباً زمانی نوشته و منتشر شده است که ترجمه مقالات میشل شوسودوسکی تحت عنوان «در آستانه جنگ سوم جهانی، هدف : ایران» تقریباً یک هفته پیش از آن در گاهنامه هنر و مبارزه منتشر شده بود و برخی سایت ها نیز آن را منتشر کرده بودند و چنان که در بخش دوم مقاله نیز می بینیم، نویسندگان اشارات مختصری به مقاله میشل شوسودوسکی دارد، ولی چنین اشاره ای به هیچ عنوان به این مفهوم نیست که کل تحلیل و نتیجه گیری آن را به حساب آورده باشد. بر عکس، مثل بسیاری از مقالات دیگر طی این ده ها سال گذشته ایران را متهم می داند. البته بد نیست

بدانیم که فرهنگ قاسمی پیش از این کتاب تحقیقاتی بسیار ارزنده ای به زبان فرانسه درباره سندیکالیسم در ایران نوشته است، با این وجود این کار ارزشمند دانشگاهی او به هیچ عنوان ضامن صحت قضاوت او درباره مسئله اتمی ایران نیست.

نوشته او در دو بخش عرضه شده، بخش اول خاطره ای از دوران دبیرستان است (...)  
نتیجه را از زبان پروفسور هشترودی به نقل از خود نویسنده به عاریت می گیریم :

« انرژی اتمی اگر در اختیار انسان دوستان قرار گیرد در خدمت بشریت و اگر در دست خودکامگان باشد علیه انسانها بکار گرفته خواهد شد»

که البته یک مشاهده اخلاقی بسیار ارزنده ای به نظر می رسد و آنهایی که دائما برای مقامات آمریکایی نامه عاشقانه می نویسند، می توانند در جایی این جمله تاریخی را نیز به نقل بیاورند... کار از محکم کاری عیب نمی کند.

در نتیجه ما روی بخش دوم مقاله متمرکز می شویم که طی آن اشاراتی به موضوع هسته ای ایران نیز شده است. در هر صورت در این مقاله ما خیلی دور از یک تحلیل جامع از وضعیت هسته ای ایران و ماهیت سیاست ها و طرح هایی هستیم که ایران را هدف بمب های اتمی تاکتیک و «مادر تمام بمب ها» قرار داده است.



متأسفانه گفتمان فرهنگ قاسمی در مورد مسئله هسته ای ایران بیشتر با گفتمان رسانه های امپریالیستی مطابقت دارد : «اسلام را به جهان صادر کند»، «به دنبال تقویت تسلیحات نظامی خود است» و «دروغ پردازی های این جماعت بر همگان آشکار است»، «اقدام جامعه جهانی در جلوگیری از مسلح شدن ایران به سلاح اتمی نمی تواند مورد تأیید هیچ انسان صلح طلب نباشد.»

در مورد «دروغ پردازی...» اتفاقا در جنگی که اخیرا علیه لیبی بر پا شد، برخی از کشورهای آمریکای لاتین پیشنهاد کرده بودند که مسئله از راه مسالمت آمیز و دور میز مذاکره حل شود، اتحادیه آفریقا نیز از این نظریه دفاع کرد و حتی اتحادیه عرب با این طرح موافق بود، و از این هم بیشتر، حتی خود معمر قذافی نیز این پیشنهاد را پذیرفت... ولی اپوزیسیون لیبی اعلام کرد که «قذافی دروغ می گوید» و آمریکایی ها نیز

گفتند به حرف قذافی اعتمادی ندارند و یا چیزی شبیه به همین و پیشنهاد او را رد کردند(مراجعه شود به ترجمه مقالات سایت میشل شوسودوسکی درباره جنگ در لیبی. در گاهنامه هنر و مبارزه).

در این جا نیز ما می بینیم که «این جماعت» دروغ گو از آب در می آید. ولی آیا دیگران راست می گویند؟ اوباما راست می گوید؟ اتحادیه اروپا راست می گوید؟ نیکلا سرکوزی راست می گوید؟ جنگ بشر دوستانه حقیقت دارد؟ تاماهاک با شارژ اورانیوم ضعیف شده راست می گوید؟ بیش از 40 کشته در اولین بمباران لیبی از بین مردم طرابلس که بیشترشان از کودکان بوده اند راست می گوید؟... اگر احمدی نژاد دروغ می گوید پس چرا این همه با جفتک و چهار کش، حتی از جانب سازمان ملل متحد، حرفهایش را سانسور و تحریف می کنند؟

وقتی احمدی نژاد می گوید «بمب اتمی برای هیچ کس، انرژی هسته ای برای همه»، دروغ می گوید؟ حال فرض کنیم که او دروغ می گوید، بسیار خوب، ولی شما راستش را بگویید : بمب اتمی برای هیچ کس، انرژی هسته ای برای همه. البته یک عده اساسا می گویند : انرژی هسته ای هم خطرناک است و برای آینده بشریت خطرناک است. ولی همین افرادی که می گویند انرژی هسته ای هم برای هیچ کس، در رابطه با سلاح های اورانیوم ضعیف شده که اتحادیه اروپا و آمریکا دائما به کار می برد، اعتراضی نمی کنند.

علاوه بر این چگونه است که آن «اقدام جهانی» که باید جلوی مسلح شدن ایران را به سلاح اتمی بگیرد، جلوی گسترش سلاح اتمی آنهایی که چنین سلاحی را در اختیار دارند نمی گیرد؟ مبادا طرفداران چنین اقداماتی برای نیک زیستی بشریت، بمب های اتمی آمریکا را بشر دوستانه تلقی می کنند؟ البته، در واقع این آقایان به اصطلاح صلح طلب که دست به اقدامات این چنینی در سطح جهانی می زنند، در زبان نوین، نزد این خدایان، برای بمب های اتمی ایالات متحده آمریکا نیز کارکرد بشر دوستانه پیدا کرده اند؟

چگونه است که این «اقدام جامعه جهانی» جلوی باران بمب های اتمی تاکتیک را نمی گیرد که دائما توسط ارتش ایالات متحده و ناتو در جنگ های معاصر علیه ملت های بی دفاع به کار برده می شود : نسل برانداز و عین جنایت علیه بشریت و خود جنایت علیه بشریت.

ولی این «اقدام جهانی» می خواهد جلوی بمبی را بگیرد که هنوز وجود ندارد؟ البته از آن جایی که اپوزیسیون های ایرانی در خارج از کشور کاملا در خدمت اهداف جنایتکارانه امپریالیسم جهانی هستند، هیچ گاه به دقت «موضوع هسته ای ایران» و یا بهتر بگوییم «موضوع بمب هسته ای» ایران را (که هنوز وجود ندارد) به دقت مطرح نکرده اند. ولی این موضوع را میشل شوسودوسکی در نوشته هایش به دقت مطرح کرده است.

ما این مسئله را باید از دیدگاه استراتژی نوین آمریکا ببینیم، و بدانیم که سنجه این استراتژی کدام است. اعتراض این (به اصطلاح) «جامعه جهانی» واقعا به چه دلیلی

است؟ البته دلیل اصلی را باید در تاریخ قرن گذشته ایران جستجو کنیم، بزرگ علوی در نوشته هایش درباره ادبیات نوین ایران به احداث راه آهن در ایران اشاره می کند و یادآور می شود که در آن روزگار روسیه و انگلیس با هم تصمیم گرفته بودند که در ایران راه آهن ایجاد نشود... از دیدگاه استراتژی نوین ایالات متحده آمریکا، به عنوان مثال در رابطه با ایران، در نوبت اول به هیچ عنوان داشتن و یا نداشتن بمب اتمی مطرح نیست، بلکه سنجه ای که به طور مشخص ایران را به هدفی برای بمباران اتمی تاکتیک توسط ایالات متحده و ناتو تبدیل می سازد، این است که ایران از چه زمانی قابلیت ساخت بمب اتمی را پیدا می کند (مراجعه شود به نوشته های میشل شوسودوسکی). به این معنا که حتی اگر ایران بمب اتمی نداشته باشد و حتی اگر طرح ساخت آن را هم در سر نپروراند، در صورتی که سطح ارتقاء فنی کشور به حدی برسد که در مدت زمان مشخصی، قادر به ساخت بمب اتمی باشد، در این صورت قوانین بین المللی را رعایت نکرده، امنیت جهانی را مورد تهدید قرار داده و باید مجازات شود، و باید بمباران شود.

در واقع آن چه که ایران را برای ایالات متحده آمریکا به هدف تبدیل می سازد، در اصل، موضوع اتمی نیست، بلکه به عبارت خیلی کلی موضوع بیشتر به رشد نیروهای مولد ایران ارتباط پیدا می کند، به همین علت ایالات متحده طرفدار جنبش سبز است زیرا این طبقه (یعنی طبقه بورژوازی معامله گر و وابسته) اساساً با کار و فعالیت و خلاقیت و رشد نیروهای مولد نه تنها بیگانه است بلکه خصومتی نهادینه دارد و به همین علت نیز در کنار آمریکا و اتحادیه اروپا قرار می گیرد. ضرورت تسلط بر منابع طبیعی در منطقه خاور میانه از یک سو ولی از سوی دیگر به همان شکلی که طی مقالات متعدد در سایت میشل شوسودوسکی دیدیم، هدف اصلی کنترل آسیا و کنترل تمام منابع طبیعی، به ویژه همان طور که گفتیم نفت و گاز است که 60 درصد از تمام ذخایر جهان در منطقه خاور میانه به سر می برد. برای دست یابی به چنین هدفی برای گسترش امپراتوری ایالات متحده آمریکا، کشور مستقل و قدرتمندی مانند ایران دست و پا گیر است، و به همین علت سعی می کنند جنگ قومی در ایران به راه بیاندازند. البته جنگ قومی و طرح تجزیه ایران یکی از ترفندهای دشمنان ایران است. در هر صورت هدف دشمنان تضعیف ایران است تا بتوانند به اهداف دراز مدت خود در آسیا جامعه عمل بپوشانند.

ایران بین کشورهای است که از سال 2002 توسط ایالات متحده به عنوان هدف تعیین شده (مراجعه شود به مقاله میشل کولن «برای درک جنگ در لیبی» بخش دوم):

« بیانیه وسلی کلارک ژنرال پیشین، در سال 2007 را یادآور می شویم (فرمانده کل نیروهای ناتو در اروپا بین سال های 1997 و 2001، که بمباران یوگوسلاوی را فرماندهی کرد):

« در سال 2002، در پنتاگون، یکی از ژنرال ها به من گفت: من از وزیر دفاع یک نامه محرمانه دریافت کرده ام: ما برای تسخیر هفت کشور طی پنج سال آینده حرکت می کنیم

که از عراق شروع می شود، سپس سوریه، لبنان، لیبی، سومالی، سودان و با تسخیر ایران به پایان می رسد.»

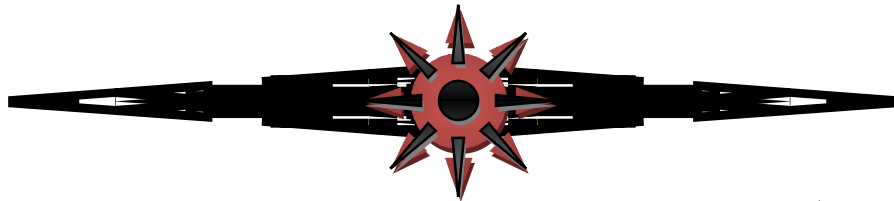
البته تحمیل مخارج نظامی به کشوری مانند ایران، یا تحریم، در زندگی مردم تأثیر می گذارد. چنین مواردی از سیاست های دائمی سیاست ایالات متحده آمریکا در رویارویی با کشورهایایی بوده است که به عنوان هدف تعیین کرده است. در کوبا، تمام کشورهای جهان به استثناء ایالات متحده آمریکا و یک کشور دیگر، مشکلات کوبا را به دلیل تحریم هایی بازشناسی کرده اند که بیش از نیم قرن است که روی کوبا سنگینی می کند، آمریکایی ها هم این موضوع را می دانند ولی به گونه ای جلوه می دهند که گویی این نظام سوسیالیستی است که به چنین نتایجی می انجامد (مراجعه شود به مقاله سیاست خارجی ایالات متحده در رابطه با اپوزیسیون کوبا. در گاهنامه هنر و مبارزه) علاوه بر این نگهداشتن سایه تهدید جنگ و بمباران کشور طی سال ها به شکل دیگری با اعصاب مردم بازی می کند. البته هیچ یک از این موارد «اقدام جامعه جهانی» را بر نمی انگیزد.

موضوع اسلام و تروریسم اسلامی نیز، امروز با توجه به افشاکری های سایت هایی مانند «موندیالیزاسیون» به مدیریت میشل شوسودوسکی و یا گزارشگران آزاد و متعهدی مانند میشل کولن، علت اصلی این همه ابلیس نمایی مسلمانان را می دانیم، 60 درصد تمام منابع نفتی جهان در سرزمین های اسلامی نهفته است (مراجعه شود به «ابلیس نمایی مسلمانان و جنگ برای تصاحب نفت» نوشته میشل شوسودوسکی. در گاهنامه هنر و مبارزه) این موضوع ابلیس نمایی مسلمانان، خصوصاً برای مسلمانان و ایرانیانی که در خارج از کشور و در غرب زندگی می کنند، چه واقعا مسلمان باشند و چه بی ایمان و حتی بی خدا، باید بدانند که آنها نیز هدف این ابلیس نمایی هستند، و در چنین مواردی است که می بینیم تا چه اندازه موضوع اقتصادی، با موضوع ملی و نژادی و سرانجام طبقاتی ادغام می شود.

جنگ روانی و تبلیغاتی امروز به شکلی در سر تا سر جهان عمل می کند که دیگر نمی توانیم انتقاد از مذهب و یا دولت مذهبی و خرافات و به طور کلی نقد اجتماعی را از توطئه های امپریالیستی و تبلیغاتی که به هدف گسترش سیطره امپراتوری ایالات متحده آمریکا انجام می گیرد تشخیص دهیم.

## پانویس

1) مراجعه شود به گاهنامه هنر و مبارزه 26 آوریل 2011



# گاهنامه هنر و مبارزه دست امپریالیسم جهانی از ایران کوتاه

7 می 2011

نوشته حمید محوی

مبارزه علیه «رسانه - دروغ»

در نشریات اینترنتی فارسی زبان

# 7

پنجمین مقاله

**درباره نامه شیرین عبادی به ناوی پیلاری**

**و درخواست رسیدگی به کشتار مردم در اهواز**

برای آن هایی که فوراً می خواهند به برداشت کلی من برسند، باید بگویم که این در خواست شیرین عبادی را در شرایط فعلی، در بازی زبان دیپلماتیک رایج در ایلات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا، و در نتیجه سازمان ملل متحد با سازمان حقوق بشر وابسته به آن، و در بازی زبان رسانه های قدیم و جدید، تحقیقا باید به مثابه در خواست کشتار مردم ایران و تخریب ایران درک کرد. به عبارت دیگر، مفهوم نامه او در بازی زبانی رایج رسانه ها، به این مفهوم است که به جنگ علیه ایران رسیدگی کنید. در واقع فاصله چندانی بین این نامه شیرین عبادی و نامه ای که علی میرفطروس چند وقت پیش نوشته بود و در آن از مقامات آمریکایی خواسته بود که سپاه پاسداران را بمباران کنند. حال ببینیم که ما چگونه و بر اساس کدام سنجه ها به چنین نتیجه ای رسیده ایم.

در این جا به آخرین مقاله از پنج مقاله ای که تعیین کرده بودیم می پردازم. این مقاله در واقع نامه شیرین عبادی به ناوی پیلای است که طی آن از کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد در خواست می کند تا «به کشتار مردم در اهواز» رسیدگی کند (۲۹ فروردین ۱۳۹۰ برابر با ۱۸ آوریل ۲۰۱۱):

آدرس نامه :

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=37338>

بر اساس نامه خانم شیرین عبادی حادثه مربوط است به روز 16 آوریل 2011 در اهواز که طی «تظاهرات مسالمت آمیز» برای اعتراض به «تبعیض... طی 32 سال حکومت جمهوری اسلامی...» به کشته شدن «12 نفر و زخمی شدن 20 نفر و و بیش از ده ها نفر نیز دستگیر شده اند».

ما در این جا نامه او را از زوایای مختلفی مورد بررسی خواهیم داد، تا ببینیم تا چه اندازه انتخاب این مقاله (نامه) برای این کلکسیون پنج مقاله ای در رابطه با موضوع «رسانه دروغ» مناسبت داشته یا نداشته است. و از آن جایی که فرستنده و گیرنده این نامه هر دو با محافل حقوق بشر در زمینه بین المللی مرتبط می باشند، فکر می کنم که می بایستی به وضعیت حقوق بشر دست کم در این دو سه ماهه گذشته، و حتی کمی دورتر نگاهی بیاندازیم، و علاوه بر این باید ببینیم که در واقع چه اتفاقی افتاده است؟ ولی پیش از این که به جراحی متن و واقعه بپردازیم، جهت یادآوری پیشنهاد می کنم مقاله **کاظم رنجبر** تحت عنوان : «**وحدت ملی و نقش زبان ملی در این وحدت**» (5 می 2011) را مطالعه کنید(1). در تحلیل کاظم رنجبر تقریباً مطالب اساسی در رابطه با «نآرامی هایی» که خانم شیرین عبادی در رابطه با آن اظهار نگرانی کرده اند، مطرح شده و در این جا نیز، از دیدگاه کلی، با همین مطالب اساسی سرو کار داریم ولی از زوایای دیگر و با شیوه تحلیلی دیگری که امیدواریم بتوانیم به چشم انداز وسیع تری راه پیدا کنیم، به ویژه با طرح موضوع نقش رسانه های نوین در این کارزار اطلاعاتی که پیش از این بررسی آن را طی مقالات متعدد در سایت پژوهش های جهانی سازی دیدیم، یعنی همین 39 مقاله ای که تا کنون ترجمه فارسی آن در گاهنامه هنر و مبارزه منتشر شده. در نتیجه از خوانندگان دعوت می کنم که پیش از خواندن این تحلیل حتما مقالات زیر را در گاهنامه هنر و مبارزه و یا اگر ترجیح می دهند همین مقالات را در سایت میشل شوسودوسکی مطالعه کنند + مقاله کاظم رنجبر :

میشل کولن : اصول و قواعد تبلیغات جنگ

میشل کولن : برای درک جنگ در لیبی (بخش 1)

میشل کولن : برای درک جنگ در لیبی (بخش 2)

دومینیکو لوسوردو : « در سوریه چه می گذرد؟ رویدادهای سوریه و تحریف در رسانه های همگانی (درباره مرگ ندا آقا سلطان)» (البته بخشی از تیتراژ مقاله که داخل پرانتز نوشته شده، انتخاب من بوده است، در آینده تحلیل مفصلی از مرگ ندا در پیش خواهیم داشت که با همین مقاله شروع می شود، در نتیجه خواندن این پنج مقاله را برای وارد شدن به داستان ندا ضروری خواهد بود)

آنهایی که این مقالات را خوانده اند می توانند به خواندن بقیه متن ادامه دهند، و آنهایی که خوانده اند... در بازی این متن به شکلی که بیاید و بشایست شرکت نخواهند داشت.

همیشه به من ایراد گرفته اند که زیاد حرف می زنم و باید خلاصه بنویسم، چنین کارهایی احتمالاً از آنهایی که کار حرفه ای می کنند بر می آید، از سوی دیگر من اساساً آدم بازی گوشی هستم و شناختی را هم که از دنیای اطرافم به دست می آورم، به همین شکل است، در نتیجه در نوشتن نیز همین بازی گوشی ها را ادامه می دهم. فکر می کنم خواننده ای که بتواند وارد این بازی شود، و بپذیرد، به شرط این که در رابطه با موضوع به اندازه کافی انگیزه داشته باشد، برای او خواندن این پر حرفی ها بی ثمر نخواهد بود، در هر صورت امیدوارم که چنین باشد. با یادآوری این نکته که آن چه در این پنج مقاله موضوع مرکزی ما را تشکیل می دهد، رسانه دروغ در رسانه های نوین و تأثیرات آن در سطح اجتماعی می باشد. روشن است که شرکت فعال دوستان می تواند به این بحث وسعت بیشتری ببخشد.

## منبع خبری زیر علامت سؤال

با توجه به این موضوع که شیرین عبادی مدتی است در فرانسه و احتمالاً در پاریس زندگی می کند، و هنگام وقوع حادثه ای که در نامه 18 آوریل 2011 به ناوی پیلاری به آن اشاره دارد، در محل حضور نداشته است، معمولاً می بایستی منبع خبری خود را مشخص می کرد. ولی در نامه او نه تنها از منبع خبری خبری نیست بلکه علاوه بر این، با اطمینان خاطر، گزارشات دقیق تری را مطرح می کند که ضرورت منبع خبری و اعتبار آن را بیش از پیش برای خواننده مطرح می سازد. مطمئناً امضای او در پایان نامه به عنوان «مدافع حقوق بشر و برنده جایزه صلح نوبل 2003» به هیچ وجه ضامن اعتبار چنین اطلاعاتی نیست، زیرا علاوه بر تعداد کشته شدگان و زخمی ها و دستگیر شده ها (ده ها نفر)، شیرین عبادی می نویسد :

« روز ۱۶ آوریل ۲۰۱۱ تعدادی از ایرانیان عرب زبان و سنی مذهب استان خوزستان، در شهر اهواز - واقع در جنوب ایران - تظاهرات مسالمت آمیزی مبنی بر اعتراض به وضعیت نامطلوب و تبعیض آمیز خود بر پا داشتند که متأسفانه با خشونت زیاد از طرف

نیروهای حکومتی سرکوب شدند و پس از آن درگیری های کوچک و پراکنده نیز تا چند روز ادامه داشته است»

در گزارش شیرین عبادی به کمیسر عالی حقوق بشر در سازمان ملل متحد ( که شورای امنیت آن حدود یک ماه پیش از این، به بهانه کشتار جمعی مردم لیبی - به دروغ البته - توسط قذافی و به بهانه حفاظت از جان اتباع این کشور حکم بمباران لیبی را صادر کرد) چند نکته کاملاً مشخص مطرح می شود که باید روی آن تأمل کنیم، «تعدادی از ایرانیان» (1 عرب زبان، 2 سنی مذهب، 3) در استان خورستان در شهر اهواز... 12 نفر کشته و 20 نفر زخمی شده اند...

در نتیجه باید پرسیم که شیرین عبادی چگونه مطمئن است که همه این تظاهر کنندگان و همه قربانیان - در صورتی که چنین ارقامی صحیح باشد - از ایرانیان عرب زبان و سنی مذهب بوده اند؟ و می گوید: «درگیری های کوچک و پراکنده تا چند روز ادامه داشته است»، «اولاً کلمه «درگیری های...» در نوشته او تا حدود زیادی شبیه گزارشات روزنامه نگاران از جبهه جنگ است و در ثانی، ناآرامی ها در روز 16 آوریل اتفاق افتاده و شیرین عبادی روز 18 آوریل این نامه را نوشته است، در این فاصله حداکثر 24 ساعت اگر گذشته باشد، «چند روز» در زبان شیرین عبادی، برنده جایزه صلح نوبل، اندکی سهل انگارانه به نظر می رسد.

در نتیجه در پاسخ به نبود اعتبار در چنین گزارشاتی، آن هم در دورانی که دروغ و توطئه از زمین و زمان می بارد و گاهی با یک دروغ ساده، دولتی سرنگون می شود و قوم هایی به جان یک دیگر می افتند، با نتایج بسیار اسفناک، و در زمانی که از روی حقیقتی کشور ایران به یکی از اهداف نظامی ایالات متحده و ناتو تبدیل شده (از سال 2002 در این مورد به مقاله «برای درک جنگ در لیبی» نوشته میشل کولن مراجعه کنید)، چگونه ممکن است که بتوانیم با چنین سهل انگاری هایی با سهل انگاری رفتار کنیم؟ علاوه بر این، در گزارش شیرین عبادی اتفاق دیگری روی می دهد، که به نحو خاصی در مجاورت با تبعیض قرار می گیرد، زیرا در زبان خانم شیرین عبادی 12 نفر کشته با زبان و مذهب مشخص می شود. البته چنین تأکیدی «عرب زبان و سنتی مذهب» از جانب او بی دلیل نیست.

## بازی زبانی در زبان بازی بزرگ

تأکید شیرین عبادی روی عرب زبان بودن و سنی مذهب بودن قربانیانی که گویا طعمه خشم جمهوری اسلامی در تظاهرات مسالمت آمیز شده اند، موضوعی است که مفهوم عمیق آن را باید در یکی از اصطلاحاتی درک کنیم که در بازی زبان استراتژی استعمارگران متداول است: بازی بزرگ. اصطلاح بازی بزرگ، خیلی به سادگی یعنی «نفاق بیانداز و حکومت کن». در نتیجه گزارش شیرین عبادی را باید در مجموعه سرمایه گذاری های امپریالیسم جهانی در نظر بگیریم که هدفش جنگ و تجزیه ایران در

ادامه کشور گشایی هایش در آفریقا می باشد که باید سیطره امپراتوری ایالات متحده آمریکا را در آسیا تضمین کند.

## حقوق بشر یا آتش بیار جنگ علیه ملت ها

به عبارت دیگر گزارش شیرین عبادی در این جا، و به طور کلی گفتمان دیگر هم کاران او مانند عبدالکریم لاهیجی، شادی صدر و تمام آنهایی که به طیف مدافعین و کارمندان مزدور و جایزه بگیر حقوق بشر تعلق دارند، در مجموع به بازی زبانی در رسانه های امپریالیستی تعلق دارد و چنان که رویدادهای اخیر در لیبی نیز نشان می دهد، می بینیم که موضوع حقوق بشر تا چه اندازه به عنوان بهانه ای برای کشتار مردم بی دفاع و چپاول منابع طبیعی و ثروت های ملی و سرانجام تسخیر نظامی کشورها و زیر پا گذاشتن حقوق حقه ملت ها به کار برده شده است.

جنگ علیه لیبی نیز به این بهانه آغاز شد که گویی قذافی مردم بی دفاع کشور خودش را قتل عام می کند. در نتیجه حدود یک ماه پس از نخستین روز بمباران لیبی، می توانیم نامه شیرین عبادی به ناوی پیلاری، کمیسر عالی حقوق بشر در سازمان ملل متحد را نه تنها به عنوان نشانه ای از تأیید او – برنده خوشبخت صلح نوبل 2003 - در رابطه با قطعنامه ای بدانیم که پیش از این در شورای امنیت تصویب شد، و با تکیه به همین سنجه – یعنی کشتار مردم بی دفاع در تظاهرات مسالمت آمیز (به دروغ) – البته اگر کاربرد هواپیمای شکاری و انواع و اقسام سلاح های کوماندویی با مشاورت نیروهای ویژه غربی جزء تظاهرات مسالمت آمیز تلقی شود - و سپس به اجرا گذاشته شد، یعنی قطعنامه ای که می توانیم آن را با هزار و یک نام بنامیم : «بزرگترین سرقت قرن»، « شیادی جنایتکارانه»،... و حالا شیرین عبادی تظاهرات مسالمت آمیز مشابهی را مطرح می کند که در خوزستان ایران توسط دولت ایران به خاک و خون کشیده شده است. که به شکل مسالمت آمیز، و گر نه از راه شورای امنیت، می خواهد بخشی از سرزمین ایران را جدا کرده و در آن کشور عربستان را تأسیس کند.

در نتیجه در پاسخ به نبود اعتبار در چنین گزارشاتی، آن هم در دورانی که دروغ و توطئه از زمین و زمان می بارد و گاهی با یک دروغ ساده، دولتی سرنگون می شود و قوم هایی به جان یک دیگر می افتند، با نتایج بسیار اسفناک، و در زمانی که از روی حقیقتی کشور ایران به یکی از اهداف نظامی ایالات متحده و ناتو تبدیل شده (از سال 2002 در این مورد به مقاله میشل کولن تحت عنوان «برای درک جنگ در لیبی» مراجعه کنید)، چگونه ممکن است که بتوانیم با چنین سهل انگاری هایی با سهل انگاری رفتار کنیم؟ علاوه بر این، در گزارش شیرین عبادی اتفاق دیگری روی می دهد، که به نحو خاصی در مجاورت با تبعیض قرار می گیرد، زیرا در زبان خانم شیرین عبادی 12 نفر کشته با زبان و مذهب مشخص می شود. البته چنین تأکیدی «عرب زبان و سنتی مذهب» از جانب او بی دلیل نیست.

## حقوق بشر و اورانیوم ضعیف شده ترسایی

با این وجود همین مدافعین جایزه بگیر حقوق بشر که به خاطر 12 کشته و 20 زخمی به کمیسر عالی حقوق بشر در سازمان ملل متحد نامه می نویسند، وقتی موضوع به کشتارهای در حد میلیون نفر توسط ایالات متحده مرتبط می شود، لال مانی می گیرند. به تاریخ 12 آوریل 2010 نامه ای سرگشاده مشخصا برای شیرین عبادی و عبدالکریم لاهیجی ارسال داشتیم و خواسته بودم که با توجه به گزارشاتی که در وبلاگ «هیروشیما بغداد، ویژه کاربرد سلاح های اورانیوم ضعیف شده در جنگ های معاصر» (2) مراجعه نمایند - در صورتی که هنوز مطلع نیستند - و کاربرد این سلاح نسل برانداز را محکوم کنند. من این نامه را یک بار دیگر به همان شکل اولیه در پانوشت ضمیمه می کنم (3). ولی گروه مدافعان حقوق بشری این نامه را شایسته پاسخ ندانستند. و علاوه بر این به هیچ یک از «کامنت» هایی که در پای مقالاتشان نوشته ام و یا در گفتگوهای پراکنده در نشریات انترنتی با مدافعین حقوق بشر، نه تنها گوشه چشمی نشان نداده اند و بر عکس به شکل شگفت انگیزی وقتی موضوع اورانیوم ضعیف شده مطرح شده است، فوراً فرار را بر قرار ترجیح داده اند. گویی که مدافعان حقوق بشر مبتلا به اورانیوم - ضعیف شده - ترسایی هستند. به نظر شما این موضوع پرسش برانگیز نیست؟

در چنین مواردی است که به روشنی می بینیم که مدافعان حقوق بشر و تقریباً تمام اپوزیسیون های جیره بگیر غرب همواره در پیوند با محافل ارتجاعی و امپریالیستی حاکم در غرب بوده و با محافل پیشگام و مترقی غرب بیگانه بوده اند، زیرا محافل مترقی غرب قویا کاربرد اورانیوم رقیق شده را محکوم کرده و دائماً افشا می کنند، و نویسند این مقاله نیز از تلاش های آنها استفاده کرده است. موقعیت مدافعان حقوق بشر ایرانی و اپوزیسیون های ایرانی در خارج از کشور از این هم بدتر است، زیرا همان محافل امپریالیستی که چنین سلاح هایی را در جعبه ابزار استعماری شان گنجانیده اند، و همان هایی که بر اساس استراتژی نوین ایالات متحده که از طرف دیگر از تهدید بمب اتمی ایران که هنوز وجود ندارد حرف می زنند، ولی خودشان از این پس هیچ تفاوتی بین سلاح اتمی و غیر اتمی قائل نیستند... با این وجود کاربرد اورانیوم ضعیف شده را غیر اخلاقی دانسته اند. وقتی خود قاتل و نسل برانداز یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا غیر اخلاقی بودن چنین سلاحی را به زبان می آورند (به اعتبار بسیاری از لینک های موجود در یوتوب) چگونه است که این مدافعان حقوق بشر شهادت محکوم کردن کاربرد چنین سلاحی را پیدا نمی کنند؟

## تظاهرات مسالمت آمیز یا شرکت در طرح تجزیه و جنگ علیه ایران

برخی سایت های انترنتی دائماً مقالاتی با مضمون ملت و قوم گرایی منتشر می کنند که بخشی از اپوزیسیون های ایرانی در خارج از کشور را تشکیل می دهد: ملت بلوچ، ملت ترک، ملت کرد... به این گروه ها البته باید گروه دیگری را اضافه کنیم که غالباً به طیف سلطنت طلبان تعلق دارند و در پی باز زایی ایران باستان، در زبان و فرهنگ و دین و

حتی نژاد هستند و به عبارتی شوینیسیم ایرانی را تداعی می کند که یکی از وجه مشخصات آن عرب ستیزی و اسلام ستیزی است. البته در خصوص اسلام ستیزی باید گفت که غالباً و دست کم در آثار فرهنگی که به عنوان آلترناتیو در جبههٔ اپوزیسیون عرضه می کنند، دائماً بین اسلام اصیل و اسلام به عنوان جمهوری اسلامی تفکیک قائل می شوند، آخوند خوب، آخوند بد. علاوه بر این یک فرقهٔ دیگری هم هستند که دائماً برای فدرالیسم در ایران تبلیغ می کنند، و بی گمان تمام این جریان ها از پنتاگون سر چشمه می گیرد و امروز این موضوعی نیست که بر کسی پنهان مانده باشد. در مقالهٔ منوچهر صالحی (خرداد 1385) چنین می خوانیم:

« دو سال پیش که آریل شارون هنوز در اوج قدرت بود، در مصاحبه‌ای با یکی از روزنامه‌های اسرائیلی مدعی شد که ادامه وجود يك ایران اسلامی که دارای مواضع شدید ضد اسرائیلی است و حاضر به پذیرش موجودیت اسرائیل به‌مثابه سرزمین تاریخی یهودیان در منطقه نیست، در درازمدت به ضرر اسرائیل است. او در همان مصاحبه اعلان داشت که به نفع اسرائیل خواهد بود که در خاورمیانه کشورهای قدرتمند وجود نداشته باشند. به نظر او، برای آن‌که بتوان از تبدیل ایران به‌کشوری قدرتمند جلوگیری کرد، بهترین راه حل تجزیه ایران به چند کشور کوچک است.» (4)

در ادامه همین مطلب منوچهر صالحی از کمک 75 میلیون دلاری ایالات متحده به رهبری نئو محافظه کاران در سال 2006 به اپوزیسیون ایران یاد می کند.

البته اسرائیل برای ایالات متحده اهمیت چندانی ندارد و در مقایسه با منافعی که در آفریقا و به خصوص در آسیا دارد، اسرائیل بیشتر یک هزینهٔ زیادی به نظر می رسد. اگر اسرائیل برای آمریکا اهمیت داشت این کشور را در خطر پاسخ حتمی ایران (در صورتی که مورد حمله قرار گیرد) قرار نمی داد.

از سال 2004 نظامی های ایرانی اعلام کردند که 600 موشک شهاب برای اسرائیل آماده کرده اند (منبع یوتوب)، که اگر به پیشنهادات دکتر حسن عباسی استراتژ شیعه مذهب ایرانی (که آمریکایی ها به دنبالش هستند) عمل شود، در صورتی که اسرائیل برای بمباران مراکز اتمی به ایران حمله کند، چهار مرکز تولید انرژی هسته ای و ذخایر موشکی اسرائیل از جمله اهداف این موشک ها خواهد بود. یعنی مقابله به مثل خواهد شد. به عبارت دیگر مسئله به شکلی که خصوصاً در رسانه های فرانسوی منعکس شده نیست، و مشکل اسرائیل تنها به قبول خسارات احتمالی از جانب پدافند هوایی ایرانی خلاصه نمی شود - بر اساس ارزیابی های خودشان از توان پدافند هوایی ایران یعنی خسارتی معادل از دست دادن 20 تا 30 درصد از هواپیماها در حملهٔ احتمالی به ایران که این حجم از خسارت است که برای اسرائیل قابل قبول نیست - بلکه مسئله تحمل خسارات بسیار سنگین تری است که ایران در پاسخ می تواند به اسرائیل وارد سازد که این نیز به هیچ عنوان برای اسرائیل قابل تحمل نخواهد بود. احتمالاً یکی از دلایلی که تا کنون به ایران حمله نکرده اند، این است که اولاً در برنامهٔ تسخیر هفت کشور تعیین شده، دچار

تأخیر شده اند، و ایران آخرین کشوری است که در برنامه اعلام شده، در ثانی نیروی بازدارنده ایران در حدی بوده است که دشمن را به فکر وادارد.

مضافاً بر این که، ایران بین هفت کشور تعیین شده، به عنوان هدف برای ارتش ایالات متحده و ناتو، تنها کشوری است که مشخصاً خود را برای رویارویی نظامی با ایالات متحده و ناتو آماده کرده است. نه از دیروز و یا از تاریخ 2003 که موضوع مرکز اتمی ایران در نطنز مطرح شد، بلکه احتمالاً از فردای نخستین حمله ایالات متحده به عراق در سال 1992.

چنین روی کردی از جانب ایران، کاملاً با روی کرد معمر قذافی در لیبی متفاوت است که فکر می کرد با سرمایه گذاری در اروپا می تواند خطر جنگ را دور سازد و به طرح کشور مدرن صنعتی اش جامعه عمل بپوشاند. تمام سلاح های ایران که هم اکنون ما در یوتوب می توانیم مشاهده کنیم، و یا در گزارشات نظامی که در رسانه ها منعکس می شود، در صورتی که بلوف نبوده باشد، به گفته برخی از نظامیان ایران که صدای و سیمای آنها را می توانیم در گشت و گذار در یوتوب ببینیم و بشنویم، چیزی است معادل 25 الی 30 درصد از سلاح هایی که ایران واقعا در اختیار دارد و به نمایش می گذارد. با این وجود، هر یک از ما می دانیم که نیروی نظامی ایران هر چه باشد قابل مقایسه با غول صنعتی آمریکا نیست که بودجه نظامی اش بیش از مجموع بودجه تمام کشورهای جهان می باشد، و همیشه با جمعی از کشورهای قدرتمند دیگر به هدفش حمله می برد. با این وجود اگر ارتش ایران را یارای مقابله با بزرگترین ارتش جهان نیست، و نمی تواند جلوی بمباران ایران را بگیرد، ولی در یک مورد کاملاً مشخص تضمین داده شده است: هزینه برای دشمن احتمالی خیلی بالا خواهد بود و بستن راه به هر گونه تهاجم زمینی به خاک ایران. در نتیجه شوسودوسکی اکیدا تأکید می کند که باید اسرائیلی ها را بیدار کرد که در بازی آمریکایی ها علیه ایران شرکت نکنند. علاوه بر این، بر اساس تحلیل های او، یا سیاستمداران روسی و به همین گونه فیدل کاسترو... معنای حمله به ایران به مفهوم پایان کار نخواهد بود، بلکه کاملاً بر عکس به مفهوم آغاز جنگی گسترده تر و به عبارت دیگر، نه به آن شکلی که پیش از این از فرمانده آمریکایی به نقل آوردیم، یعنی ایران به عنوان آخرین کشوری که باید توسط ایالات متحده آمریکا تسخیر شود، بلکه بر عکس ایران به عنوان آغاز جنگ جهانی سوم. و همان گونه که مالینو دینوچی (5) توضیح داده است، یعنی نکته ای که نظریه [حمله به ایران = جنگ سوم جهانی] را تأیید می کند، در یکی از نتایج حمله به لیبی قابل مشاهده است: یعنی شتاب در مسابقه تسلیحاتی. روسیه برنامه های گسترده ای را اعلام کرده و طبیعی است که چین نیز پشت سر روسیه حرکت خواهد کرد.

حال بر می گردیم به موضوع مرکزی خودمان، یعنی تلاش هایی که آمریکا برای به زانو درآوردن ایران انجام می دهد. یعنی ایجاد اپوزیسیونی که، به قول منوچهر صالحی در مقاله بالا، سر به راه باشد و بتواند به عنوان آلترناتیو همان نقشی را بازی کند که امروز اپوزیسیون لیبی به عهده گرفته است. به همین علت، من فکر می کنم، بررسی دقیق جنگ علیه لیبی برای ایرانیان بسیار مفید خواهد بود.

بی گمان جوایز میلیون دلاری خانم شیرین عبادی ها نیز به همین سیاست امور خارجه آمریکا در رابطه با کشورهای که جزء اهداف او می باشد باز می گردد.

ولی در نامه شیرین عبادی و پشت صحنه این نامه، می بینیم که به ملیت هایی که قرار است هر کدام با مبارزات پی گیر از زنجیری که «فارس ها» بر گردنشان انداخته اند رها شوند، یک ملت دیگر هم اضافه می شود: ملت عرب. طرح چنین نقشه ای علیه ایران و در برنامه تبلیغات امپریالیستی علیه ایران، بی گمان مشکل تر از به میدان آوردن ملت ترک و کرد و بلوچ به نظر می رسد، زیرا صدام حسین نیز با چنین نظریه ای با پشتیبانی و تحریک امپریالیسم جهانی یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا به ایران حمله کرد. ولی رویدادهای اخیر در کشورهای عربی موجب شد که طرح «ملت عرب» نیز به فهرست اضافه شود. و از هم اکنون نیز به شکل خجولانه ای نماینده ای هم برای آنها تعیین کرده اند که در لندن مستقر می باشد، این نماینده ملت عرب، نامش یوسف عزیزی بنی طرف است که طی سخنرانی برای دوستان آذربایجانی اش می گوید که «خودش را آذربایجانی می داند و در صورتی که اگر قیام فقط در آذربایجان به پا شود، حاضر است برود و در کنار مردم آذربایجان علیه شویینیزم بجنگد» (6). معنای چنین حرفی، این است که ایشان در پی تجزیه ایران هستند، در حالی که در جاهای دیگر می گوید هدف من تجزیه ایران نیست. جالب است بدانیم که این «ملت ها» هیچ یک با یکدیگر اختلاف نظری ندارند، و در پیوند با طرح امپریالیسم جهانی علیه ایران و «شوینیسم فارس» مبارزه می کنند. به عبارت دیگر، هر یک از این گروه ها در تحلیل ها و سیاست هایشان، تجزیه ایران را مد نظر دارند. به عنوان مثال کردها تنها به جدا کردن استاد کردستان نمی اندیشند، بلکه برای آزاد سازی همسایه خود یعنی آذربایجان نیز مبارزه می کند.

یوسف عزیزی بنی طرف البته به شکل گسترده در رسانه ها حضور دارد و طرح او ایجاد عربستان در جنوب ایران است. سایت هایی که او را منتشر می کنند بسیارند، ایران امروز، سایت اخبار روز، سایت شهروند، رادیو فردا، سایت آذربایجان، اتحادیه بلوچستان در سوئد (7)، پژواک ایران، روشنگری، رادیو برابری و بسیاری دیگر، و همه جا خودش را نماینده روشنفکران و ملت عرب اهواز و «ملت عرب» معرفی می کند.

ولی اطلاعات من از فعالیت های او در همین حد و حدودی است که گشت و گذارهای اینترنتی اجازه می دهد. مطمئناً یکی از پرسش هایی که همیشه و در هر موردی از این نوع موارد مطرح خواهد بود، این است که ما بپرسیم این افراد از کجا تأمین مالی می شوند. در این مورد البته می توانیم حدس بزنیم. ولی در عین حال به همین ترتیب می توانیم حدس بزنیم، که «ناآرامی» هایی که شیرین عبادی به آن اشاره کرده است، احتمالاً با فعالیت های افرادی مانند یوسف عزیزی بنی طرف، که گویا فعلاً در لندن خیمه زده است، بی ارتباط نمی باشد.

اتفاقاً طی نگارش همین متن بود که یک ایمیل از خود یوسف عزیزی بنی طرف دریافت کردم که حاوی یک فایل از مصاحبه اش با رادیو برابری بود (8). یعنی پیش از این که نقد من از فعالیت های او موجب ناسزاگویی او بشود و در نتیجه پاسخ متقابل من به او. ولی بی ادبی و بدجنسی این گونه مأمورین مزدور غرب که نامی جز خیانت کار برای آنها پیدا نمی شود کرد، مانع از این نیست که در این مصاحبه خیلی از نظریات ما را تأیید می کند و اطلاعات خوبی در اختیار ما می گذارد. البته این اطلاعات را بی آن که بخواهد در اختیار ما می گذارد، زیرا اگر چه افرادی مانند او نقشه های هولناکی را تدارک می بینند، ولی آدم های هوشمندی نیستند، اگر هوشمند بودند هرگز در پی چنین طرح هایی نمی رفتند و جان یک عده را هم به خطر نمی انداختند.

محتوای گفتمان او، نشان می دهد که حدس ما در مورد ارتباط او با حوادث اهواز کاملاً درست است. در این مصاحبه خود او توضیح می دهد که از طریق فیسبوک با محافل اهوازی گفتگو داشته و قرار و مدار برای تظاهرات نیز از همین طریق انجام گرفته است.

## فیس بوک

در مورد فیسبوک فراموش نکنیم که همان طور که دومینیکو لوسوردو می گوید: « با پیدایش نسل اینترنت، فیسبوک، توییتر، سلاح نوینی حاصل آمد که دارای آن چنان قابلیت است که می تواند توازن نیروها را در سطح بین المللی به شکل شگرفی متحول سازد» (در سوریه چه می گذرد. منتشر شده در گاهنامه هنر مبارزه به تاریخ 2 می 2011).

تحلیل دقیق حرف های یوسف عزیزی در این مصاحبه، به قطع یقین می تواند نظریه ما را در مورد پیوند با این تظاهرات و علاوه بر این در پیوند با گفتمان مدافعان و فعالان حقوق بشر مانند شیرین عبادی روشن سازد. به عبارت دیگر در تحلیل موشکافانه گفتمان تجزیه طلبان، در این جا گفتمان یوسف عزیزی بنی طرف، نشان خواهیم داد که تا چه اندازه با طرح «بازی بزرگ» امپریالیستی علیه ایران شرکت دارد و تا چه اندازه مسئول چنین «نا آرامی ها» با نتایج بسیار اسفناک در ایران است.

و در همین جا باید به افرادی نظیر شیرین عبادی و یوسف عزیزی بنی طرف باید یادآوری کرد که به نتایج دقیق کار خودشان بیاندیشند. در بخش های بعدی ما به تحلیل گفتمان یوسف عزیزی بنی طرف می پردازیم که با نامه شیرین عبادی هم صدایی خاصی را نشان می دهد.

## تاریخ

به طور کلی در بازی زبانی و گفتمان مزدورانی که در طرح بازی بزرگ امپریالیستی علیه ایران شرکت دارند، ترفندها بسیار ساده هستند: تبعیض و اختلاف طبقاتی، یعنی

موضوعی عام که آنها را به نتیجه می‌رساند که باید در پی کسب حقوق حقه ملی باشند. «حقوق ملی» یکی از اصطلاحاتی است که در این بازی زبانی شرکت دارد.

در گفت‌وگو با یوسف عزیزی بنی طرف غالباً به سابقه تاریخی استان اهواز اشاره می‌کند و از شخصیت‌های تاریخی مانند شیخ خزعل یاد می‌کند.

اگر به شیخ خزعل بازگردیم، می‌بینیم که سیاست استعماری در رابطه با ایران از آن تاریخ هیچ تغییری نکرده است.

به نقل از ویکی‌پدیای فارسی:

« پس از کشف نفت در مسجد سلیمان و خوزستان توسط «شرکت سندیکای امتیازات» چند ماه بعد در ماه آوریل 1909 میلادی ( فروردین 1288 ه.ش) شرکت نفت ایران و انگلیس با سرمایه دو میلیون لیره تأسیس شد و در لندن به ثبت رسید و جانشین شرکت «سندیکای امتیازات» شد. این شرکت یک سری قراردادها با سران بختیاری و شیخ خزعل منعقد نمود و یک مایل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد پالایشگاه از او خریداری نمود. سال بعد ساختن پالایشگاه شروع و سه سال بعد خاتمه یافت. به موجب قرارداد دیگری که شرکت با شیخ خزعل داشت، وی حفاظت ناحیه آبادان را در مقابل مبلغی که شرکت می‌پرداخت، عهده دار بود و همین امر باعث پیشرفت روند رو به رشد کارهای این شرکت بود، اما حقیقت امر این بود که شرکت یعنی عامل سیاست امپریالیزم به جای آن که در تقویت دولت مرکزی بکوشد و از دولت ایران ایجاد امنیت را در منطقه نفت خیز بخواهد، صلاح خود را در این دیده بود که با دادن رشوه دل‌خوانین بختیاری و سران متنفذ خوزستان مانند شیخ خزعل را به دست آورد، تا هم از تجاوز احتمالی آنان در امان بماند و هم دولت مرکزی را ضعیف و انمود کند.»

به همین علت است که در گفت‌وگو با یوسف عزیزی بنی طرف ساکن لندن در انگلستان، در سال 2011 یعنی تقریباً یک قرن پس از نخستین قرارداد انگلیس با شیخ خزعل، مدعی می‌شود که ایران یک کشور متجاوز بوده و نفت خوزستان را به تاراج می‌برد، و ملت عرب را از ثروت «ملی خود» محروم کرده است. در نتیجه می‌بینیم که موضوع شیخ بنی طرف به عنوان شیخ خزعل دوم و یا سوم به هیچ عنوان با مبارزه برای دموکراسی و یا الغای استثمار انسان از انسان مناسبتی ندارد، و مشکلی را که مطرح می‌کند، در اصل حتی مشکل تبعیض هم نیست، بلکه مشخصاً به آن طیف از اپوزیسیون تعلق دارد که در پی اجرای طرح‌های امپریالیستی برای تضعیف و تجزیه ایران است. و به طور مشخص در حال تشکیل پرونده برای ایران هستند، تا از دیدگاه تبلیغاتی برای صادر کردن قطعنامه ای مشابه به لیبی علیه ایران زمینه اولیه را فراهم کنند.

البته ما هیچ اطلاع دقیقی از رویدادهای 15 آوریل 2011 نداریم، ولی هیچ بعید نیست که حادثه‌ای که در سوریه اتفاق افتاده، در ایران هم تکرار شده باشد، در سوریه عده ای ناشناخته به روی مردم تیراندازی می‌کنند و یا تهیه فیلم‌های ساختگی، و نمونه بارز آن

قتل ندا آقا سلطان است که بعداً پرونده مستقلی درباره این حادثه تهیه خواهد کرد،... یعنی اختراع تصاویر و یا حوادثی که بتواند دولت حاکم را بی اعتبار سازد، که بعداً به عنوان مدرک ببرند به شورای امنیت و با تعبیر خاصی که در واقع به مفهوم زیر پا گذاشتن تمام قوانین بین المللی است، به این نتیجه برسند که باید برای حفاظت از جان شهروندان تمام زیر بناهای کشور را با بمب اتمی تاکتیک بمباران کنند و سپس آن را تحت تصرف بگیرند.

## مداخله شورای امنیت؟

در گفت‌وگو با او مشخصاً می‌بینیم که به شکل ضد و نقیضی، می‌گوید که «ما» نمی‌خواهیم موضوع کشتار مردم در تظاهرات اهواز به محافل بین المللی کشیده شود، و در رابطه با اپوزیسیون‌های دیگر نیز گویی که آنها در مورد طرح او زیاد موافق نیستند، و یا سکوت می‌کنند، در این صورت اعلام می‌کند «چرا این پرونده، یعنی کشتار جوانان عرب اهوازی، به شورای امنیت کشیده نشود؟»

در نتیجه «شیخ خزعل» می‌خواهد «انگلیس» مداخله کند و با سرکوب دولتی مرکزی، یعنی این بار با بمباران اتمی تاکتیک و تخریب زیربناهای کشور و میلیون‌ها فارس، در خوزستان کشور عربستان تأسیس کند و ذخایر نفتی را به ملت عرب بازگرداند. و نمی‌بیند که ایالات متحده آمریکا نیز به نفت خوزستان دلبستگی دارد.

و یادش رفته است که ایرانی‌ها چگونه ارتش قدرتمند عراق را که تقریباً تمام دنیا از او حمایت می‌کرد، از همین سرزمینی که ایشان عربستان می‌نامد، بیرون راندند. و جالب است بدانیم که، گویا پس از تمام جان‌فشانی‌ها، کار اصلی را تنها با دو بالگرد که تازه راه اندازی کرده بودند، انجام دادند و تمام ارتش اشغالی را واپس راندند. و این هم از شگفتی‌های وضعیت جغرافیایی ایرانی است. یعنی یکی از سه منطقه جغرافیایی در جهان که به سختی قابل تسخیر است، از این نقطه نظر اولین کشور ایالات متحده است، سپس روسیه و بعد ایران.

ولی نکته‌ای که بیش از همه از یوسف عزیزی بنی طرف، به قول معروف، یک آدم انگلیسی می‌سازد، این است که تظاهرات اخیر در اهواز را به قیام ملت‌های عرب پیوند می‌زند و به ویژه از لیبی نام می‌برد.

با توجه به تمام افشاگری‌هایی که ما در همین گاهنامه هنر و مبارزه تا کنون در مورد «قیام مردم لیبی» با مراجعه به سایت‌های پیشگام در غرب انجام داده‌ایم، امروز اگر فردی بخواهد حمله ایالات متحده و کشورهای هم‌پیمان او را به عنوان مداخله بشر دوستانه به لیبی معرفی کند، و یا از «قیام مردم لیبی» به عنوان الهام‌بخش جوانان عرب اهوازی، حرف بزند، کاملاً مشخص می‌گردد که از سیا و یا انتلیجنت سرویس حقوق

می گیرد. در هر صورت با حساب آقای یوسف عزیزی ما باید در خوزستان منتظر القاعده باشیم، چون که در لیبی نیروی نظامی اصلی را همین القاعده و شبکه های وابسته به آن علیه قذافی هدایت می کنند، البته به پشتیبانی نیروهای ویژه غربی، اینتلیجنت سرویس و سیا و یگان های ویژه غربی...

## تصفیه قومی فراخواست تظاهر کنندگان ملت عرب اهوازی

نکته بسیار مهمی که در مصاحبه یوسف عزیزی بنی طرف با رادیو برابری می توانیم بشنویم، به علت و انگیزه این «تظاهرات مسالمت آمیز» مربوط می شود. این موضوع در آغاز توسط گزارشگر رادیو برابری مطرح می شود که توجه شما را به آن جلب می کنم: « ششمین سالگرد قیام خونین مردم اهواز که علیه توطئه های رژیم به خاطر تغییر ترکیب جمعیت اهواز در شش سال پیش... مجدداً توسط رژیم به خاک و خون کشیده شد.»

(البته در مورد تعداد قربانیان چه در 15 آوریل 2005. چه در 15 آوریل 2011 اختلاف نظر وجود دارد. به گفته یوسف عزیزی مأمورین جمهوری اسلامی تعداد کشته شدگان سال 2005 را 9 نفر اعلام کرده بودند ولی او بعداً پی می برد که 15 نفر کشته شده اند، و در مورد کشته شدگان اخیر نیز با شیرین عبادی اختلاف نظر دارد و تعداد قربانیان را بین 15 تا بیست نفر ارزیابی می کند. که ما در هیچ یک از این موارد نمی توانیم اطمینانی داشته باشیم.)

در نتیجه علت تظاهرات در شش سال پیش و تظاهراتی که به عنوان ششمین سالگرد قیام «خلق عرب اهواز» به پا شده است، چنین است که «خلق عرب اهواز» از ورود بیگانگان، شیرازی ها، آبادی ها، تبریزی ها، تهرانی ها و کرمانی ها و غیره در اهواز یا «اقلیم عربستان» ناراضی هستند و می خواهند که «اقلیم عربستان» تنها به «خلق عرب اهواز» تعلق داشته باشد و به عبارت دیگر حاکمیت دولت ایران را در این منطقه زیر علامت سؤال برده اند، و علاوه بر این در پی تشکیل دادن دولت مستقل هستند. و هدفشان تصفیه قومی و نژادی است. و صد البته که این طرح در راستای استراتژی استعمار جهانی حرکت می کند.

در نتیجه اگر «تغییر ترکیب جمعیت اهواز» موجب اعتراض «خلق عرب اهواز» بوده است، به این معنا خواهد بود که «خلق عرب اهواز» در پی تصفیه قومی و نژادی در بخشی از کشور ایران هستند که در آینده می خواهند آن را به کشور مستقل عربستان تبدیل کنند. در این گذار به روشنی می بینیم که تمام اتهامات نژاد پرستی که یوسف عزیزی بنی طرف به «فارس ها» وارد می سازد، از دیدگاه روانشناختی چیزی نیست به جز فرافکنی و یا نفی اثباتی، به این معنا که آن تمناً و آرزومندی باطنی و ناخودآگاهانه ای که تحمل آن برای فرد ممکن نیست، همان را به دیگری نسبت می دهد: «من» نژاد پرست هستم و یا منافی در نژاد پرستی دارم که تحملش برام ناممکن است، پس این تمایل را به دیگری

نسبت می‌دهم که با خیال راحت به بزهکاری ام رنگ انقلابی و بشر دوستانه بزنم و از اینتلیجنت سرویس و سیا حقوق مکفی بگیرم، خدا را چه دیدید شاید هم که تبدیل شدم به شیخ بنی طرف حاکم اقلیم عربستان.

بی‌گمان در همه جا نارضایتی وجود دارد، ولی سوء استفاده از این تا رضایتی‌ها با توجه به کاربرد شبکه‌های اینترنتی، برای تجزیه کشورهای مستقل، به توطئه‌های امپریالیستی تعلق دارد. و می‌بینیم که در رسانه‌هایی مانند «رادیو برابری» چگونه واقعیت و از گونه جلوه داده می‌شود و توطئه امپریالیستی برای تجزیه کشور ما به عنوان توطئه رژیم تلقی می‌شود.

من فکر می‌کنم تا این جا برای بررسی نامه شیرین عبادی کافی باشد، در مقاله بعدی به موضوع طرح امپریالیستی دیگری می‌پردازیم که مرگ ندا آقا سلطان را زیر علامت سؤال می‌برد.

و برای نقطه پایان، یک بار دیگر به موضوعی که در پایان نقد مقاله فرهنگ قاسمی مطرح کردم، اشاره می‌کنم، که امروز به شکل بی سابقه‌ای تشخیص واقعیت و از دروغ به ویژه در زمینه فعالیت‌ها و مبارزات اجتماعی، به دلیل توطئه‌های ساختگی و جنگ اطلاعاتی و رسانه‌ای، به مشکل برخورد کرده است.

ما تقریباً دائماً ایمیل‌هایی دریافت می‌کنیم که فرستنده از ما می‌خواهد که از فعالیت‌های آنها پشتیبانی کنیم، به مثال زیر توجه کنید:

«برای پشتیبانی از مبارزات کارگران ایران و حق تشکیل هر گونه سندیکا و برای آزادی منصور اسالو و دیگر کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی، مدت نزدیک به یک ماه است که یک دادنامه (پتیسیون) از سوی نهادهای مدنی زیادی درست شده است. در نظر داریم، در صورت گردآوری امضاهای زیاد، آنرا به سازمان ملل، پارلمان اروپا و سازمان جهانی حقوق بشر و سندیکاهای بین‌المللی بدهیم.»

چه کسی در این جا می‌تواند از مبارزات کارگران در ایران پشتیبانی نکند؟ چه کسی با آزادی زندانیان سیاسی می‌تواند مخالف باشد؟ چه کسی می‌تواند با حق تشکیل سندیکا مخالف باشد؟ ولی ببینیم که این فراخواست‌ها را می‌خواهند به کجا ببرند. یعنی فراخواست‌هایمان و مبارزات کارگری ایران را ببریم پیش همان نهادهایی که بمباران لیبی را قانونیت بخشید؟ نه، من شخصا با چنین روی کردی در مبارزه طبقاتی نمی‌توانم موافق باشم.

پا نوشت :

(1)

[http://www.iranliberal.com/Maghaleh-ha/EXtra/Ranjbar\\_NaghshZaban.htm](http://www.iranliberal.com/Maghaleh-ha/EXtra/Ranjbar_NaghshZaban.htm)

(2)

<http://stopua.blogfa.com>

(3)

# گاهنامه هنر و مبارزه

12.04.2010

## اعلامیه

آمریکا و اروپا جنایت می کنند

طرفداران حقوق بشر

با

سکوتشان حمایت می کنند

نامه سرگشاده برای تمام فعالان حقوق بشر

در خصوص محصولات ایالات متحده آمریکا و اروپا



وبلاگ «هیروشیما بغداد» را که بعضاً تحت عنوان «فاجعه کاربرد اورانیوم رقیق شده در جنگ های معاصر» منتشر شده است، چندین بار و آخرین بار به تاریخ 10 آوریل 2010 به سایت کانون فعالان حقوق بشر ارسال داشتیم.

<http://www.humanrights-ir.org/>

[dhrc.ir@gmail.com](mailto:dhrc.ir@gmail.com)

در این جا به فعالان حقوق بشر و نمایندگان آن و خصوصاً خانم شیرین عبادی و عبدالکریم لاهیجی برای چندمین بار اعلام می کنیم که در صورتی که در مورد موضوع وبلاگ ما در آدرس زیر

<http://stopua.blogfa.com>

عکس العمل نشان ندهند، و در سطح بین المللی به وظایفی که مدعی آن هستند عمل نکنند، ما فعالان حقوق بشر ایرانی را در اتحاد و اتفاق با چنین جنایاتی خواهیم دانست و بر همین اساس با آنها رفتار خواهیم کرد. تمام قربانیان این نظام ضد بشری به ما تعلق دارند ولی فعالان حقوق بشر ایرانی و تمام فعالان اجتماعی باید قویاً جمهوری اسلامی را تحت فشار قرار دهند تا واقعیت سونامی سرطان در ایران را در رابطه با گسترش اورانیوم رقیق شده تحت نیابت سازمان حفاظت محیط زیست و دیگر نهادهای بهداشتی در کشور مورد بررسی قرار داده و نتایج را به اطلاع عموم مردم جهان برساند. زیرا چنین مسائلی به منافع حیاتی تمام مردم جهان بستگی دارد.

(4) منوچهر صالحی : امپریالیسم و رخدادهای قومی در ایران

<http://www.manouchehr-salehi.de/My%20archiv/About%20natioality/Nationalitaetenfrage-1.htm>

(5)

مالینو دینوچی. نخستین تأثیرات جانبی در جنگ علیه لیبی: دامن زدن به مسابقات تسلیحات اتمی (منتشر شده در گاهنامه هنر و مبارزه)

(6)

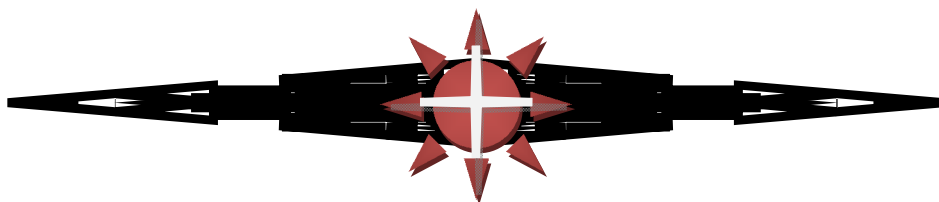
<http://www.youtube.com/watch?v=RN9WilNyIF4>

(7)

[http://baloch-community-sweden.blogspot.com/2010/03/blog-post\\_02.html](http://baloch-community-sweden.blogspot.com/2010/03/blog-post_02.html)

(8)

<http://www.radiobarabari.com/video/banitorof110419.html>



# گاهنامه هنر و مبارزه

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com>

